

## "بحران چای"

### نتیجه ناگزیر نظام سرمایه داری وابسته!

"اعلام تصمیم دولت خاتمی مبنی بر انحلال سازمان چای کشور، که وظیفه اصلی اش رسیدگی به مشکلات و مسائل صنعت چای بود، با وضوح هرچه تمام تر از ابعاد وسیع و شدت معضلات و مسائل مربوط به این صنعت پرده برداشت. انحلال سازمان چای کشور یک بار دیگر آشکار ساخت که دولت خاتمی نه می خواهد و نه می تواند جهت غلبه بر آنچه "بحران چای" نامیده می شود راه حلی ارائه نماید. برای درک اهمیت این موضوع باید بدانیم که در حدود ۵۰ هزار هکتار باغات چای در شمال کشور با این تصمیم، بیش از گذشته، از بین رفته و بیش از ۵۰ هزار کشاورز چای کار که از طریق تولید چای گذران زندگی می کنند به تدریج شغل خود را از دست داده و دربدر خواهند شد. اساسا طبیعی است که هر تصمیمی در مورد مساله چای بلافاصله زندگی این قشر زحمتکش را تحت تأثیر قرار خواهد داد."

صفحه ۲

### "آگاهی هر آینه با صداقت انقلابی توأم شود، منشاء

### ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد."

چریک فدایی خلق رفیق شهید عباس جمشیدی رودباری

گرامی باد خاطره گرانقدر رفیق جمشیدی رودباری، شیرآهنکوه انقلابی کمونیستی که زندگی و مرگ اش خود آمیزه ای از آگاهی و صداقت انقلابی، و تجلی چنین ایمان تزلزل ناپذیری بود!

### در این شماره می خوانید:

خاطرات فرح پهلوی

تلاشی ارتجاعی و عبث جهت تطهیر چهره کثیف سلطنت پهلوی! ... ۴

بازگشت سلطنت: شعاری ارتجاعی! ..... ۶

نگاهی به چاپ تازه "حماسه مقاومت" ..... ۸

گزارش سازمان بهداشت جهانی از سقوط سن متوسط ..... ۹

انقلاب در بولیوی، آتش زیر خاکستر! ..... ۱۰

شعر ..... ۱۳

دولت ترکیه

و قربانی کردن توده ها با هدف پیوستن به اتحادیه اروپا! ..... ۱۴

ابدز و منافع سودجویانه دولت های امپریالیستی ..... ۱۶

ستون آزاد ..... ۱۷

نقش کمپانی های امپریالیستی در نیجریه ..... ۱۹

پیام فدایی و خوانندگان ..... ۱۹

# "بحران چای"

## نتیجه ناگزیر نظام سرمایه داری وابسته!

دولت به "اعتراضات و هشدارهای دست اندرکاران این صنعت" به ویژه در بهره برداری سال ۱۳۸۲ را مورد اعتراض قرار داده و نتایج سیاست های تاکنونی دولت خاتمی را چنین تشریح می کند: "رهاسازی و تخریب و بایر کردن باغات چای و به آتش کشیده شدن بوته های چای کشاورزان و بعضا تعطیلی کارخانجات چای سازی".

همان طور که ملاحظه می شود، این سخنان اعتراف آشکاری به همه آن عملکردهایی است که سیاست های ضد مردمی دولت خاتمی تاکنون به بار آورده است. در واقع دولت خاتمی علیرغم تبلیغات فریبکارانه اش مبنی بر حمایت از "تولید داخلی" جهت رسیدن به "خودکفایی" و بی نیازی از واردات "کالاهای خارجی"، عملا در جهت رشد بی رویه واردات کالاهای مختلف اقدام نموده و وقتی به اعتراض تولیدکنندگان داخلی در این زمینه نگذاشته و نمی گذارد.

جالب است بدانیم که در گذشته نه چندان دور، پس از آنکه اعتراض به ورود بی رویه چای بسیار بالا گرفت، مجلس ششم مجبور شد جهت جلوگیری از گسترش این اعتراضات و پیشبرد بعضی از سیاست های خود، هیأتی را جهت تحقیق و تفحص حول این مساله تشکیل دهد. این هیأت پس از تحقیقات خود رسماً اعلام کرد که علیرغم ممنوعیت ورود چای "پنج تن از شخصیت های سرشناس" کشور "بیش از ۶۰ هزار تن چای خارجی" وارد کشور کرده اند و از این طریق میلیاردها ریال سود برده اند.

هیأت مزبور علیرغم اعلام این واقعیت، البته به روال کار همیشگی و معمول در کشورهای وابسته هیچ وقت نه نام این به اصطلاح "شخصیت های سرشناس" را اعلام کرد و نه هیچگاه عملاً سیاستی جهت جلوگیری از ورود چای خارجی یا به اصطلاح "فاچاق چای" طرح و پیگیری نمود. به جای آن، دولت جهت نشان دادن به اصطلاح جدید خود در مبارزه با "فاچاق چای" و حمایت از تولید داخلی چند نفری را، در اینجا و آنجا به عنوان

خاتمی به جای مقابله و جلوگیری از واردات بی رویه چای، طرح اصلاح ساختار چای را علم نمود و از آنجا که این طرح ها و یا در واقع بازی ها مانعی در مقابل سیل بی رویه واردات چای ایجاد نمی کرد، اعتراضات نیز تداوم یافت. در چنین شرایطی است که دولت سرکوبگر خاتمی که هرگز در غم تأمین منافع هزاران چای کار زحمتکش و پرسنل سازمان چای نمی باشد، انحلال سازمان چای کشور را اعلام نمود. دولت خاتمی با انحلال سازمان چای عملاً نشان می دهد که قصد دارد که به جای حل معضل، اساساً صورت مساله را پاک سازد. که این خود بار دیگر ماهیت واقعی سیاست های سرکوبگرانه و ضد مردمی و روشهای سترون این دولت را به نمایش می گذارد.

علاوه بر همه عواقب ناهنجاری که تصمیم فوق الذکر بر زندگی چای کاران زحمتکش ایران بر جای خواهد گذاشت، انحلال سازمان چای به طور طبیعی بر زندگی پرسنل این سازمان نیز تأثیر گذاشته و از هم اکنون اعتراض پرسنل این سازمان را برانگیخته است. واضح است که با انحلال سازمان چای، آنها کار خود را از دست داده و بالاجبار به ارتش میلیونی بیکاران خواهند پیوست. در چنین شرایطی بحرانی، یک نامه اعتراضی به امضای "شورای اسلامی کار" کارکنان اداره کل چای شمال خطاب به مقامات مملکتی نوشته شده است. در این نامه که خبرگزاری کار ایران آن را به تاریخ ۹۳/۵/۱۹ منتشر نموده، مقامات مسئول دولتی عامل "شکست طرح اصلاح ساختار چای" قلمداد شده و تأکید گردیده که انحلال سازمان چای به مثابه به صدادرآوردن "ناقوس رهاسازی و نابودی چای داخلی کشور" می باشد. در این نامه در رابطه با انحلال سازمان چای تأکید شده که این تصمیم بدون توجه به تأثیرات مخرب اش بر زندگی ۲ هزار خانواده پرسنل سازمان چای و ۵۰ هزار خانواده چای کار اتخاذ گردیده. نامه همچنین عدم توجه

اعلام تصمیم دولت خاتمی مبنی بر انحلال سازمان چای کشور، که وظیفه اصلی اش رسیدگی به مشکلات و مسائل صنعت چای بود، با وضوح هرچه تمام تر از ابعاد وسیع و شدت معضلات و مسائل مربوط به این صنعت پرده برداشت.

انحلال سازمان چای کشور یک بار دیگر آشکار ساخت که دولت خاتمی نه می خواهد و نه می تواند جهت غلبه بر آنچه "بحران چای" نامیده می شود راه حلی ارائه نماید. برای درک اهمیت این موضوع باید بدانیم که در حدود ۵۰ هزار هکتار باغات چای در شمال کشور با این تصمیم، بیش از گذشته، از بین رفته و بیش از ۵۰ هزار کشاورز چای کار که از طریق تولید چای گذران زندگی می کنند به تدریج شغل خود را از دست داده و دربدر خواهند شد. اساساً طبیعی است که هر تصمیمی در مورد مساله چای بلافاصله زندگی این قشر زحمتکش را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

"بحران چای" قبل از هر چیز با "فاچاق" چای توضیح داده می شود اما این نام گذاری جهت لاپوشانی دستانی به کار آمده است که در چند سال گذشته به دلیل داشتن نفوذ در دولت و در نتیجه برخوردار شدن از تسهیلات دولتی به راحتی هزاران تن چای وارد کشور نموده اند. "فاچاق چای" نام مستعار چنین عملکردی از طرف بعضی از مقامات خود رژیم یا وابستگان به آنها، می باشد. چنین عملکردی تاکنون لطامات و ضربات غیرقابل انکاری به تولید چای کشور وارد ساخته است. امری که خشم و اعتراض چای کاران از یک طرف و "هشدارهای" دست اندرکاران این صنعت" از جمله سازمان چای کشور از طرف دیگر، را باعث شده است.

در پاسخ به اعتراضات گسترده چای کاران نسبت به واقعیت فوق الذکر، دولت به اصطلاح اصلاح طلب

۱- نيمروز، شماره ۷۱۵، ۲۹ آذر ۱۳۸۱.

۲- همانجا.

جمهوری اسلامی سیاست های اقتصادی خود را در چارچوب نظام حاکم، کاملاً در جهت منافع آنها طرح ریزی می نماید. مسلماً مادام که نظام سرمایه داری وابسته پابرجاست و رژیم های سرسپرده ای چون جمهوری اسلامی بر جامعه حکومت می کنند، کار و بار آنها نیز روبراه خواهد بود. در اینجا است که باید تأکید کنیم راه حل واقعی "بحران چای" در جهت منافع چای کاران و زحمتکشان همانا مبارزه در جهت نابودی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه حاکم می باشد. تجربه ثابت نموده که بدون قدرت گیری کارگران و دهقانان که خود با نابودی نظام سرمایه داری وابسته موجود ملازمه دارد، مسائل و مشکلات مردم و از جمله در بخش کشاورزی پاسخی نخواهد یافت. ■

روشن است که مساله "بحران چای" را نباید و نمی توان موردی استثنایی در نظر گرفت بلکه

"قاچاقچی" چای دستگیر کرد. و مبلغین رژیم در همین راستا ناگهان در مطبوعات رژیم با هیاهوی تمام از دستگیری شخصی در اردبیل به نام "محمد گوزل" به جرم قاچاق چای خبر دادند و اعلام شد که شخص مزبور به پرداخت

"راه حل واقعی" "بحران چای" در جهت منافع چای کاران و زحمتکشان همانا مبارزه در جهت نابودی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نظام ظالمانه حاکم می باشد. تجربه ثابت نموده که بدون قدرت گیری کارگران و دهقانان که خود با نابودی نظام سرمایه داری وابسته موجود ملازمه دارد، مسائل و مشکلات مردم و از جمله در بخش کشاورزی پاسخی نخواهد یافت."

برعکس این امر جلوه آشکاری از سیاست های ضدمردمی رژیم در رابطه با بخش تولیدی اقتصاد کشور می باشد که به طور مشخص آن را در مورد کشاورزی مشاهده می کنیم. اگر به چگونگی برخورد جمهوری اسلامی با تولید و واردات کالاهایی مثل برنج، شکر و گندم و ... نگاه کنیم به عین می بینیم که درست همین سیاست ها و روندهایی که در مورد چای مورد بررسی قرار گرفت، در آن موارد نیز صادق است. برای مثال، می بینیم که درست در فصل برداشت برنج، کشتی های حامل برنج خارجی در بنادر کشور لنگر می اندازند و یا دیده می شود که درست زمان جمع آوری چغندر قند، اجازه ورود شکر خارجی اعلام می شود و هم زمان با زمان درو گندم، خبر مربوط به بستن قرارداد های خرید گندم انتشار می یابد. خلاصه هر حوزه ای را که مورد بررسی قرار دهیم، "شخصیت های سرشناس" "گمنام" را می بینیم که واردات کالا ئی را زیر سیطره خود درآورده و به اندازه نفوذی که در دولت و وزارت بازرگانی دارند، مجوزهای قانونی برای ورود کالای مورد نظرشان را تهیه می کنند و اگر لازم هم باشد بدون چنین مجوزهایی، با استفاده از اسکله های "شخصی" کار خود را پیش می برند. همین ها هستند که با واردات بی رویه کالاهای خارجی آتش به تولید داخلی می زنند. این شخصیت های بی نام، اما سرشناس (!! البته در درون سیستم کاملاً شناخته شده و جا افتاده هستند و حتی با القابی همچون "سلطان" فلان کالا (مثلاً "سلطان پنیر" \*) نیز نام برده شده و معرفی می شوند.

این "شخصیت های سرشناس" یا "سلطان" های پشت پرده در واقع همان سرمایه داران وابسته زالوصفت، همان بورژواکمپرادورهایی هستند که

۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان جریمه محکوم شده است. روزنامه های جیره خوار، این خبر را با آب و تاب تمام منعکس نمودند. در حالی که هیأت تحقیق مجلس تسریع کرده بود که ۵ تن از "شخصیت های سرشناس" - آنقدر "سرشناس" که جرأت نمی کنند حتی نامشان را بر زبان آورند! - واردکننده اصلی چای به کشور می باشند. همگان می دانند و جالب است که خود مطبوعات رژیم نیز انکار نمی کنند که تا جلوی ورود چای به وسیله چنان افراد متنفذی گرفته نشود، آب از آب تکان نخواهد خورد.

بررسی آنچه به نام "بحران چای" نامیده می شود و آگاهی بر دلایل شکل گیری این بحران و چگونگی برخورد دولت با آن به آشکاری پرده از سیاست های اقتصادی رژیمی برمی دارد که تا بن استخوان وابسته به امپریالیست ها بوده و دروازه های اقتصادی کشور را جهت تأمین منافع انحصارات امپریالیستی و مصالح مشتی سرمایه دار زالوصفت، کاملاً باز گذاشته است.

در شرایطی که "شخصیت های سرشناس" اما "گمنام"؛ یعنی بخشی از سرمایه داران وابسته گردن کلفت، چه به طور قانونی و چه از طریق اسکله های خصوصی وابسته به نهادها و بنیادها، علیرغم قوانین رسمی کشور، هزاران تن چای وارد بازار کشور کرده و به این وسیله عملاً تولید داخلی را تضعیف و نابود می سازند، روشن است که نهادی به نام "سازمان چای" علیرغم وابستگی اش به دولت، به عنوان مانعی در این رابطه باید از سر راه برداشته شود. تصمیم دولت خاتمی در این رابطه نیز درست در راستای منافع همین افراد و نیروهاست.

در شرایطی که رژیم بنا به ماهیت وابسته به امپریالیست اش وظیفه دارد دروازه های اقتصادی کشور را جهت جاری شدن سیل کالاهای خارجی باز بگذارد و اساساً یکی از ویژگی های اقتصاد وابسته ایران نیز همین تأکید بر واردات می باشد،

## اعتراض به سرکوب کارگران توسط جمهوری اسلامی

در ساعت ۱۲/۳۰ دقیقه روز یکشنبه ۲۲ آگوست، تظاهراتی در دفاع از خواست های کارگران ایران و در اعتراض به سرکوب و دستگیری و شکنجه فعالین کارگری توسط جمهوری اسلامی در مقابل ساختمان بی بی سی در لندن برگزار شد. در این حرکت اعتراضی ده ها تن از ایرانیان مقیم لندن شرکت داشتند که ضمن تجمع در مقابل ساختمان بی بی سی و نصب پلاکاردهایی در دفاع از مبارزات و خواست های کارگران ایران و محکوم کردن رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به شعار دادن و پخش اعلامیه و تراکت در میان عابرین پرداختند. برخی از شعارهای این حرکت از قرار زیر بود:

"مرگ بر جمهوری اسلامی، از مبارزات کارگران ایران حمایت کنید، کارگران زندانی باید فوراً آزاد گردند، حق اعتصاب و تشکل حق مسلم کارگران است، سرکوب و شکنجه در ایران باید پایان یابد، جمهوری اسلامی یک رژیم تروریست است" و ..... این حرکت اعتراضی ۲ ساعت به طول انجامید. فعالین چریک های فدائی خلق ایران در لندن با صدور فراخوانی در این حرکت شرکت کردند.

\* از یاسر هاشمی فرزند علی اکبر هاشمی رفسنجانی به نام "سلطان پنیر" ایران نام می برند. انقلاب اسلامی، شماره ۵۹۶



## خاطرات فرح پهلوی

### تلاشی ارتجاعی و عبث جهت تطهیر چهره کثیف سلطنت پهلوی

کند که: "تیراندازی از سوی نظامیان نبوده بلکه انقلابیونی که لباس نظامی بر تن کرده بودند تیراندازی کردند."

چنین ادعای سخیفانه‌ای، در شرایطی از سوی فرح مطرح می‌شود که همه مردم ایران در آن زمان می‌دانستند که از سوی مردمی که جهت طرح اعتراضات خود به خیابان آمده بودند هیچ گلوله‌ای به سوی نیروهای ارتش شاهنشاهی شلیک نشد و برعکس این ارتشیان زیرفرمان تیمسار اویسی بودند که از قبل دستور تیراندازی گرفته و خود را برای کشتار و به راه انداختن حمام خون آماده کرده بودند. جالب است که یادآوری کنیم که حتی خود دستگاه امنیتی رژیم نیز در همان زمان، علیرغم اینکه کشتار میدان ژاله به یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین رسوایی‌های سلطنت تبدیل شده و افکار عمومی را شدیداً بر علیه سلطنت بسیج نمود، جرئت نکرد کشتار میدان ژاله را به انقلابیون نسبت دهد. در آن زمان دستگاه حاکمه، با توسل به کشتار ۱۷ شهریور، فکر می‌کرد که می‌تواند بار دیگر فضای رعب و وحشت را به جامعه بازگرداند و در مقابل انقلابی که هر روز دامنه بیشتری می‌گرفت، سدی ایجاد کند. به همین دلیل هم خود را مشغول چنان داستان‌سازی‌هایی که فرح پهلوی به آن متوسل شده، نکرد. چرا که می‌خواست در مقابل مردم قدرت‌نمایی کند نه اینکه مظلوم‌نمایی - به گونه‌ای که فرح پهلوی امروز به آن دست یازیده است.

نمود. روشن است که تطهیر چهره چنین رژیم مزدوری، که آثار جنایات اش هنوز هم پس از گذشت بیش از ربع قرن از سرنگونی آن همچنان باقی است، جز با تحریف تاریخ سراسر جنایت دوران سلطنت، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

در شرایطی که خشم و نفرت توده‌های میلیونی بر اثر سال‌ها سرکوب‌خواست‌ها و نیازهایشان سرانجام به انقلابی بزرگ بر علیه سلطنت منجر گشت؛ انقلابی که شاه جهت حفظ تاج و تخت خویش به سرکوب آن پرداخت و تا آنجا که از دست‌اش برمی‌آمد از هیچ جنایتی در حق توده‌های مردم ما دریغ نورزید، فرح پهلوی در خاطرات‌اش می‌کوشد حتی این انقلاب و شیوه‌مقابله رژیم سلطنت با آن را نیز، تحریف نماید.

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از جلوه‌های بارز سرکوبگری‌های رژیم شاه در طول انقلاب مردم ایران در کشتار وحشیانه مردم تهران در روز ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۷ نشان داده شد. در آن روز، مردمی که به مسالمت‌آمیزترین وجهی به اعتراض برخاسته بودند، در میدان ژاله تهران با ارتش آماده به آتش مواجه شدند که با تکیه بر اعلام حکومت نظامی در صبح زود همان روز، مردم بی‌خبر را بی‌مهابا به گلوله بست و تعداد زیادی را به شهادت رساند. علیرغم همه اسناد و مداراکی که چه در آن زمان و چه در طول سال‌های بعد از آن واقعه خونین درباره این جنایت انتشار یافته، باز هم فرح پهلوی با وقاحت خاص همه سلطنت‌طلبان، احمقانه ادعا می‌

اخیراً فرح پهلوی، همسر آخرین شاه خاندان پهلوی، با انتشار خاطرات خود تلاش نموده تا چهره‌ای مردمی و دمکراتیک از دیکتاتوری سلطنت پهلوی ارائه نماید - سلطنتی که در طول ۳۷ سال سلطه جنایتکارانه محمدرضا شاه، در غارت و چپاول دسترنج مردم و سرکوب مطالبات برحق‌شان، از هیچ جنایتی کوتاهی نورزید. مطالعه این کتاب که در فروردین ماه امسال تحت عنوان "کهن دیارا" از طریق چاپ فرزند در اروپا منتشر گردیده، بار دیگر نشان می‌دهد که سلطنت‌طلبان مرتجع و تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم، جهت تطهیر چهره خونین خود از هیچ دروغ و نیرنگی نیز ابا ندارند.

فرح پهلوی، آخرین همسر محمدرضا شاه، در این کتاب تلاش کرده تا با سوء استفاده از فراموشی بخش‌هایی از مردم و یا بی‌اطلاعی جوانانی که خود، دوران سیاه دیکتاتوری پهلوی را تجربه نکرده‌اند، تصویری از سال‌های سلطنت شاه ارائه نماید که به تنها چیزی که شباهت ندارد همانا واقعیت سلطه‌اهریمنی این رژیم می‌باشد.

این کتاب، در دروغ‌پردازی تا آنجا پیش رفته است که در اینجا و آنجا صدای اعتراض برخی از نشریات آمریکایی را نیز درآورده است. در واقعیت امر، بحث در مورد رژیم پهلوی است که جز با زبان زور با مردم سخن نمی‌گفت و در طول دوره حاکمیت خود، هزاران انسان آزاده و مردم شریف را آماج گلوله‌های مرگبار خود

براستی که ابتکارات مردمی، خود بهترین پاسخ به باوه هایی است که دارودسته سلطنت، چه دیروز و چه امروز، مطرح کرده و می کنند.

مردم ایران در جریان انقلاب شکوهمند سال های ۵۶ و ۵۷، یکبار برای همیشه سلطنت پهلوی را به زباله دان تاریخ افکندند. متأسفانه توازن قوای آن زمان، به مردم فرصت نداد تا بر ویرانه های سلطنت، نظام حافظ منافع خود را برپا سازند. به همین دلیل، رژیم جانشین سلطنت شد که در سرکوب و جنایت، همچون سلطنت پهلوی عمل می نماید. و امروز این رژیم (جمهوری اسلامی) که به حق جانشین خلف سلطنت پهلوی می باشد، در این فاصله با سرکوب قهرآمیز خواست ها و مطالبات مردم، آنچنان شرایط دهشتناکی ایجاد کرده که حتی نیروهای ارتجاعی و باسابقه مثل سلطنت طلبان نیز فرصت یافته اند تا با مظلوم نمایی، به تطهیر چهره جنایتکار خود برخیزند.

اما سلطنت طلبان در طول ۵۷ سال سلطنت خاندان پهلوی، چنان شرایط سرکوب و دیکتاتوری را در ایران به نمایش گذاشتند که هرگز از خاطره ها زدوده نمی شود. به همین دلیل هم، هر تلاشی جهت تطهیر چهره این جنایتکاران، جز به معنی تلاشی ارتجاعی و عبث، نمی باشد.

پوشیده بودند و او قبلا ادعا کرده بود که آنها به ارتش حمله کردند و باعث تیراندازی ارتش به مردم شدند در این سناریو چه نقشی داشتند و اگر به قول خود او در این جریان " ۱۲۱ نفر از میان تظاهرکنندگان و ۷۰ نفر سرباز کشته " شده اند، پس خون اینها چه شده است؟! مگر خون اینها به رنگ قرمز نبود که باز هم مخالفین سلطنت، یعنی مردم ایران، نیاز داشتند برای نشان دادن جنایات شاه، خون گوسفند را آورده و روی آسفالت میدان ژاله و یا در جوی های آب آنجا بریزند؟!

اگر خونی که در جریان انقلاب، میدان ژاله تهران را رنگین نموده بود خون گوسفند بود، در مورد خون آن هزاران انسان مبارزی که در راه سرنگونی سلطنت پهلوی سینه هاشان را آماج گلوله های مزدوران نمودند چه می گویند؟ به نظر می رسد ادعای سخیفانه اخیر فرح پهلوی و افرادی نظیر او از آنجا ناشی می شود که آنها مردم را گوسفند، و خود را چوپانی تصور می کنند که وظیفه هدایت آنها را بر عهده دارند. بر این اساس، هر گاه گوسفندان از دستور چوپان سرپیچی نمایند، چوپان وظیفه دارد تا جهت عبرت دیگران به تنبیه آنها برخیزند. آنها بی شک کشتار جوانان ایران در خیابان ها، در میدان های تیر و در زندان های خود در زیر شکنجه را اینگونه توجیه می کنند.

فرح پهلوی در شرایطی چنین آسمان و ریسمان را به هم می بافد که مردم ما هنوز به یاد دارند که در همان زمان تیمسار ازهارى، نخست وزیر نظامی وقت، هنگامی که صدای شعارهای مردم برعلیه رژیم آسمانها را فراگرفته بود، احمقانه مدعی شد که آنچه شنیده می شود صدای مردم نیست بلکه عده ای مخالف دستگاه، که ضمنا فریب " رسانه های گروهی تحت نفوذ مخالفان حکومت " را خورده بودند، نوار گذاشته اند و این شعارها را پخش می کنند! اتفاقا درست در همان شبی که ازهارى این ادعای سخیفانه را مطرح کرد مردم در پاسخ به او، فریاد زدند:

ازهارى بیچاره باز هم بگو نواره  
نوار که پا نداره ای خر چار ستاره

دروغ های شاخ دار اخیر فرح پهلوی در مورد کشتار میدان ژاله توسط رژیم شاه، نیاز کنونی دارودسته مرتجع سلطنت است که به هر وسیله ای متوسل می شوند تا بر بستر نفرت عمیق توده ها از رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، از موقعیت استفاده کرده و به خود چهره ای "دمکرات" بدهند. و به همین دلیل هم، این وظیفه بر عهده آخرین همسر شاه قرار گرفته تا پس از گذشت بیش از ۲۵ سال از جنایت وحشتناک میدان ژاله، تاریخ را تحریف کرده و در کتاب خاطرات اش بکوشد تا این لکه ننگ را که تا ابد بر دامن خاندان پهلوی برجای خواهد ماند را پاک و یا حداقل کم رنگ و ماستمالی نماید.

در زمانی که توده های مبارز ایران در میدان ژاله به تظاهرات برعلیه رژیم شاه برخاستند هنوز نه مدعیان بعدی رهبری از قدرتی برخوردار بودند و نه مسلح بودند و نه اساسا در موضع مبارزه قاطع و انقلابی با دیکتاتوری حاکم قرار داشتند. در آن زمان مهم ترین نیروی انقلابی مسلحی که در صحنه مبارزه حضور داشت همانا سازمان چریکهای فدایی خلق بود که همه تاریخ فعالیت اش نشان می دهد که جز در راه منافع مردم و جز در قلب دشمنان آنها تیری شلیک نکرده است. و اگر جز این بود و دستگاه حاکمه در آن زمان کوچک ترین نشانه ای از ادعائی که امروز مطرح می کنند در دست داشت، مثل روز روشن است که آنگاه زمین و زمان را برعلیه کمونیست ها و انقلابیون بسیج می کرد؟

فرح بعد از چنان دُرُفشانی باورنکردنی ای در مورد کشتار میدان ژاله در شرایطی که هنوز هم خون شهدای ۱۷ شهریور بر دستان دارودسته جنایتکار سلطنت آشکار است، گام دیگری در شاهراه وقاحت و دروغ برداشته و مدعی می شود که: "خونی که در عکس ها نشان داده شد خون گوسفند بود و رسانه های گروهی هم تحت نفوذ مخالفان حکومت بودند به این ماجرا دامن زدند". از قدیم گفته اند که دروغگو کم حافظه است! به همین دلیل هم، نویسنده این خاطرات جعلی فراموش می کند که اگر خونی که در میدان ژاله بر زمین ریخته شده بود خون گوسفند بوده، پس آن انقلابیونی که لباس نظامی

## کمک های مالی

### سوئد

حماسه مقاومت	۳۰۰۰ کرون
خلق بلوچ	۵۰۰ کرون
رفیق کبیر فریدون جعفری	۵۰۰ کرون

### آلمان

ر - م ۳۰ یورو

### کانادا

حماسه مقاومت	۱۵۰ دلار
حماسه مقاومت	۴۵ دلار
زنده باد کمونیسم	۱۵۰ دلار

**مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!**

با توجه به مظلوم‌نمایی‌های اخیر سلطنت‌طلبان و نشر اکاذیبی که از سوی این جماعت بی‌آبرو در کتمان جنایات رژیم سفاک پهلوی صورت می‌گیرد (منجمله کتاب "خاطرات" فرح پهلوی، که در صفحات قبل مورد بررسی قرار گرفت) و نیز به طور کلی در برخورد به رویای پلید این دارودسته ارتجاعی مبنی بر بازگشت حکومت سلطنتی به ایران، در این شماره از نشریه "پیام فدایی" مروری خواهیم داشت به علل و انگیزه‌های طرح و رواج شعار ارتجاعی بازگشت سلطنت و ماهیت کثیف و ننگین حکومت منحط سلطنتی و مجیزگویان کنونی آن. به همین مناسبت، به چاپ مجدد مقاله‌ای که قبلاً در ارتباط با همین موضوع نوشته شده و در "پیام فدایی" شماره ۳۳، دوره اول، خرداد و تیر ۱۳۶۹ منتشر گردیده است، مبادرت می‌نماییم.

## بازگشت سلطنت: شعاری ارتجاعی

ساخت. البته رژیم درمانده و وحشت زده جمهوری اسلامی همراه با سرکوب مبارزات توده‌ها به مانورهای نیز مبادرت نمود. به همین دلیل نیز بود که پس از مواجهه با اولین تظاهرات توده‌ای، در حین توسل به سرکوب و ایجاد رعب و وحشت در میان توده‌ها به افزایش حداقل دستمزد کارگران (اگرچه تنها به میزان ۱۷ تومان)، دو برابر کردن حقوق بازنشستگان، افزایش حقوق کارمندان دولت و پرداخت عیدی به آنان، تن داد و حتی در جریان اعتراض کارگران ذوب آهن در اسفند ماه سال گذشته در مورد عدم پرداخت عیدی به آنان، سریعاً عقب نشست و یا در موردی دیگر طی بخش نامه‌ای خطاب به نیروهای سرکوبگرش از آنها خواست ضمن افزایش کنترل مردم، شدیداً مراقب خود باشند.

شکی نیست که تظاهرات توده‌ای اخیر بیان اعتراض توده‌ها به شرایط طاقت فرسائی است که نظام سرمایه‌داری وابسته در شرایطی که در بحرانی عمیق غوطه‌ور گشته، برای مردم ستمدیده‌ها بوجود آورده است و این نیز حقیقتی است که همانطور که شرحش رفت توده‌های دلاور ما با برپائی چنین تظاهراتی و در طی آن، حد والائی از پتانسیل مبارزاتی و سطحی از آگاهی انقلابی خود را که در شعارهایی نظیر مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر رفسنجانی و مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی منعکس گردیده بود، به عیان آشکار ساختند، معهذاً باید گفت در تظاهرات ۲۷ بهمن و در مواردی در حرکت‌های اعتراضی دیگر به طور تأسف بار شعارهایی بگوش رسید که

در نقاط مختلف کشور ایجاد شد و هزاران نفر در سطح شهرها به وسیله پاسداران جمهوری اسلامی کنترل و بعضاً بازداشت گردیدند. ولی توده‌های به جان آمده و مبارز ما وقتی به این تمهیدات ضدانقلابی ننهاد و همچنان در مقابل رژیم پایداری نمودند. طرح مبارزه با منکرات و بدحجابی طرح سرکوبگرانه دیگری بود که رژیم با وسعت یابی تظاهرات اعتراضی توده‌ها به بهانه مبارزه با بدحجابی به راه انداخت و در حالیکه کوشید بدین نحو در ادامه سیاست مداخله در خصوصی‌ترین امور توده‌ها، لبه تیز حملات آنان را متوجه امور فرعی نظیر حجاب و غیره نموده و سیستم سرمایه‌داری وابسته بمتابه عامل اصلی ادبار خلق را از آماج خشم و نفرت توده‌ها مصون نگه دارد، به سرکوب و ارباب توده‌هایی مبادرت نمود که بی‌محابا ژ-۳ بدستان جمهوری اسلامی را به مسخره گرفته و تا آنجا که برایشان مقدور است، سیاست‌های ارتجاعی رژیم را با مبارزات خویش به شکست کشانده‌اند. نمونه مقاومت توده‌ای در شیراز، سمنج، تهران و اصفهان و تجمع مبارزاتی مردم بر علیه وحشیگری‌های ایادی رژیم به خصوص در مورد زنان آزاده میهنمان که به صورت تیغ‌کشی و اسیدپاشی اراذل و اوباش حکومتی و مزاحمت‌های دیگر توسط پاسداران و خواهران زینب به نمایش درآمده بود، بیش از پیش بی‌ثمری صرف شیوه‌های ارباب و سرکوب جهت خاموش ساختن اعتراضات توده‌ای و پایان دادن به تظاهرات خشمگین آنان را آشکار

های ستمدیده‌ها سازمان داده شده است، آنقدرها هم در آنها کارساز نبوده و علیرغم همه کوشش بوق‌های تبلیغاتی امپریالیستی، توهم "معجزه" رفسنجانی در بستر شرایط زندگی توده‌ها به ضد خود تبدیل گردیده است. بر چنین اساسی و درست با مشاهده آگاهی انقلابی جاری در این تظاهرات بود که وحشت سرپای رژیم جمهوری اسلامی را فرا گرفت. اگر توده‌های ستمدیده‌ها که کمرشان زیر بار مظالم سیستم سرمایه‌داری وابسته خم گشته و مظاهر نکبت بار این نظام همچون بیکاری، گرانی اجناس و اختناق گسترده، کارد به استخوان‌شان رسانده است، در هر کجا و هر زمان که امکانی وجود داشته، فریاد اعتراض خود را بر علیه جمهوری اسلامی به مثابه حافظ نظام سرمایه‌داری وابسته بلند می‌کنند؛ اگر این تظاهرات، استقامت، روحیه مبارزه جویانه و سطحی از آگاهی انقلابی توده‌ها را به نمایش گذاشت، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی خویش می‌بایست در مقابل آن از خود عکس‌العمل نشان دهد و سریعاً نیز چنین کرد. سازماندهی طرح ظفر یک و سپس ظفر ۲ به بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر عکس‌العمل بلافاصله رژیم در مقابل اولین تظاهرات اعتراضی توده‌ها به شرایط دهشتناک زندگی خود بود. ولی علیرغم اینکه هدف از اجرای این طرح‌ها جلوگیری از مبارزات توده‌ها، با به نمایش گذاشتن قدرت سرکوب رژیم و ایجاد فضای رعب و وحشت هر چه بیشتر در جامعه بود و در طی آنها صدها پست بازرسی

بدنبال تظاهرات مردم تهران که به بهانه اعتراض به لغو مسابقه فوتبال در ۲۷ بهمن ماه سال گذشته روی داد، در ماه‌های اخیر شاهد تظاهرات جرقه‌وار مختلفی در سطح کشور بوده‌ایم. شکل‌گیری چنین تظاهراتی که در بستر تشدید بحران در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران و در اعتراض به شرایط زیستی ناهنجار و اختناق و دیکتاتوری حاکم صورت گرفته، قبل از هر چیز بیانگر احتضار و ورشکستگی نظام حاکم و پیشبرندگان و حامیان این نظام یعنی امپریالیسم و سگ‌زنجیریش رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد که علیرغم توسل به ننگین‌ترین جنایات ددمنشان در حق توده‌های تحت سلطه‌ما و بکارگیری انواع تمهیدات ارتجاعی قادر به پیشگیری از آن نبوده‌اند.

توده‌های دلاور ما در این تظاهرات در حالیکه خشم و کین خود را نسبت به وضع موجود ابراز می‌داشتند، روحیه مبارزاتی و وقوف خود به ضرورت سرنگونی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی برای تحقق خواسته‌های برحق‌شان را نیز به نمایش درآورده و پتانسیل انقلابی خود را در مقابل دید همگان قرار دادند. شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر رفسنجانی در این نمایش اعتراضی طنین انداز شد و علاوه بر آشکار ساختن انزجار توده‌ای از رژیم و سردمداران مزدورش، این حقیقت را نیز گواهی داد که تبلیغات دستک‌های امپریالیستی که به خصوص پس از مرگ خمینی جلال بر لَه رژیم و به ویژه به نفع رفسنجانی جهت فریب توده



شنیدن آنها برای هر نیروی آگاه انقلابی و هر آزادیخواهی که قلب اش برای رهایی کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت سلطه از قید جور و ستم امپریالیسم و سگان زنجیریش می طپد، بسی دردناک بود. این موضوعی است که ما ذیلاً بدان پرداخته و قسمت بعدی مقاله خود را بدان اختصاص داده ایم.

\* \* \* \* \*

نکته تأسف بار تظاهرات ۲۷ بهمن و همانطور که گفتیم بعضی حرکات اعتراضی دیگر که تبلیغات امپریالیستی بسیار روی آن تأکید کرده

و با برجسته نمودن آن حتی کوشیدند کل حرکت اعتراضی توده ها را از محتوای واقعی خود تهی سازند، شعارهایی بود که در این تظاهرات به نفع بازگشت سلطنت داده شد.

گرچه شنیدن شعارهایی به نفع سلطنت طلبان، این ایادی سینه چاک امپریالیسم و جانپان رسوای رانده شده از قدرت، در یک تظاهرات توده ای، امر دلخراشی است ولی از آنجا که صورت واقعیت به خود گرفته - هر چند در محدوده ای و هر چند با تلاش شبانه روزی سازمان سیا بر علیه توده های رنجیده ما - نیروهای انقلابی باید به آن توجه نموده و ضمن توضیح مفهوم این شعارها و تشریح دلایل بوجود آمدن این وضع به مقابله با آن برخیزند.

شعار به نفع بازگشت سلطنت شعاری ضدانقلابی است. این شعار حتی اگر از طرف یک کارمند دولت، یک آموزگار مدرسه و یک جوان دانشجو یا دانش آموز و غیره که نسبت به سلطنت و ماهیت سلطنت طلبان در توهم بوده و در ناآگاهی بسر می برند سر داده شود، شعاریست به نفع مشتی از ایادی و مزدوران وامانده امپریالیسم. شعار به نفع کسانی است که وقتی بر سریر قدرت تکیه زده

بودند، جز فقر و فلاکت و بدبختی ارمغان دیگری برای خلق های ستمدیده ما نداشتند. کسانی که با اعمال دیکتاتوری وحشیانه، بساط چنان اختناق را بر فضای میهن ما گسترده کردند که هر فریاد خواهی را در گلو خفه می کرد. کسانی که جنایات بیشرمانه شان در حق کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های رنجیده ما، در تاریخ ثبت گشته؛ کسانی که ساواک اهریمنی شان خون بهترین فرزندان این آب و خاک را بر زمین ریخت و خانواده های بسیاری را داغدار نمود؛ کسانی که شکنجه های ساواک شان در دیزل آبادها، گوهردشت ها و عادل آبادها و

امپریالیسم، به دست امپریالیست های خونخوار به قدرت رسیدند، از همان آغاز عهده دار انجام یک وظیفه یا به عبارت دیگر یک رسالت در جامعه ما بودند که همانا کوشش در گسترش نفوذ و اقتدار هرچه بیشتر امپریالیست ها در ایران بود. هم از اینرو چه رضا شاه میر پنج و چه پسر خلف اش "شاه دیکتاتور" در طی تمام دوره زمامداری خویش در حالیکه خدمات بی شائبه ای به امپریالیست ها نمودند، درست به دلیل اجرای سیاست های امپریالیستی، خون توده های ما را در شیشه کرده و شرایط بسیار ناهنجاری را در جامعه آفریدند. آنها چنان اختناق گسترده ای

این تبلیغات در شرایط فقدان یک نیروی انقلابی در جامعه که قادر به سازماندهی مبارزه توده ها و پیشبرد آن در جهت سرنگونی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و قطع قطعی نفوذ امپریالیسم در ایران باشد، در شرایطی که کمر توده ها از بار مظالم موجود خم گشته و در حالیکه شدیداً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند، این اندیشه نیز به نادرست در میان آنان مطرح است که هر رژیمی بر سر کار آید در هر حال بهتر از رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود، آثار زیانبار خود را به جای گذاشته است. اگر نیروی انقلابی فعال در صحنه مبارزه نیست که توده های ستمدیده و رزمنده در پشت سر او بسیج شوند، پس با توجه به شرایط وحشتناک زندگی توده ها و خواست شدید آنان برای رهایی از این وضع، هر نیروی - هر چند ضدانقلابی - به شرط قدرتمند نشان دادن خود و ایجاد چشم اندازی برای تغییر شرایط زندگی مردم و بهبود آن خواهد توانست توجه توده ها را به خود جلب نماید.

را بر جامعه ما حاکم ساختند که تا آنگاه در ایران سابقه نداشت. استثمار هرچه شدیدتر کارگران، خانه خرابی دهقانان درست در طی زمامداری این خاندان صورت واقعیت به خود گرفت. هرچه رنجیدگان بیشتر استثمار شدند و هرچه فقر و فلاکت و بدبختی بیشتر بر زندگی آنان مستولی گشت، سرمایه داران وابسته و اربابان امپریالیست آنان فربه تر و پر زورتر گشتند. "هزار فامیل" سمبل همین واقعیت و حاصل این پروسه است. ولی چنین پروسه ای نمی توانست جز با اعمال دیکتاتوری شدید، بگیر و به بند و کشت و کشتار وسیع توده ها، جریان یابد. از اینرو خاندان پهلوی با تکیه به حمایت و پشتیبانی امپریالیست ها به چنان جنایاتی در حق توده های ستمدیده ما دست زدند و چنان فجایعی آفریدند که چون ننگی ابدی بر پیشانی این خاندان نقش بسته و اوراق سیاه تاریخ ایران را تشکیل می دهند.

چه کسی می تواند جنایاتی که رضا شاه قلدر در حق خلق های ستمدیده ایران مرتکب شده است را

فراموش کند. چه کسی دخمه های مخوف و زجر و شکنجه هائی که وی در مورد انقلابیون و مبارزین آزادیخواه بکار می برد را از یاد برده است. چه کسی می تواند فجایع کودتای ننگین ۲۸ مرداد، جنایات ۱۵ خرداد، سرکوب وحشیانه ۱۷ شهریور، ۱۳ آبان، به خون کشیدن اعتصابات کارگری، کشتار جهان چیت و هزاران هزار نمونه های ریز و درشت از جنایت و رذالت و پستی که پرونده سیاه رژیم مزدور از آنها انباشته است را به دست فراموشی بسپارد! اگر امروز دیده می شود که در بین کسانی گرایش به گذشته بمثابه یک گرایش ارتجاعی رشد یافته و سخنان سلطنت طلبان

گوش های شنوایی پیدا کرده است، دلایل این امر را باید در واقعیات امروز جامعه تحت سلطه ما در زیر حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جستجو نمود.

رژیم جمهوری اسلامی، با واژگونی سلطنت پهلوی بر اریکه قدرت قرار گرفت ولی این رژیم قبل از اینکه دستاورد مبارزات توده های ما باشد حاصل ناکامی آنان در به ثمر رساندن مبارزات ضدامپریالیستی و دمکراتیک خویش و حاصل شکست قیام شکوهمند آنان در بهمن ۵۷ بوده است. رژیم جمهوری اسلامی به واقع دست پخت امپریالیست ها برای خلق های ما بود که در شرایطی که بحرانی عمیق سراپای سیستم سرمایه داری وابسته را فرا گرفته و این سیستم به طور گسترده آماج حملات توده ها قرار داشت، وظیفه حفظ و صیانت از آن را به عهده گرفت. ولی اگر سیستم حاکم دچار بحران بود، از یک جنبه مفهوم این امر جز گسترش ابعاد بیکاری و گرانی و فقر و فاقه هرچه بیشتر توده ها نبود و اگر توده ها وسیعاً در صحنه مبارزه حاضر بودند، این امر تکلیف سرکوب هرچه شدیدتر آنان را برای رژیم ضدخلق و مزدوری چون جمهوری اسلامی الزامی می نمود. بنابراین

(ادامه مطلب در صفحه ۱۴)

دست گرفته و بدینگونه سفری به گذشته‌ای نه چندان دور، سفری به تمامی ایستگاههایی که در این مسیر داشته‌ام، کردم. سفری که بدون همراه کردن آن با مرور دوباره چند نوشته دیگر امکان‌پذیر نبود. "تئوری مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا"، "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک"، "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"، "سخنرانی چریک فدایی خلق اشرف دهقانی در میتینگ شهر مهاباد" و برخی دیگر از نوشته‌ها، اطلاعیه‌ها، دفاعیات و پیامها را بار دیگر مرور کردم و بدینگونه گویا گذشته همانند نمایشی با سرعتی بالا از جلوی چشمانم گذاری تازه کرد.

"حماسه مقاومت" گوشه‌ای از تاریخ مبارزات توده‌های ما در کلیت خود، و جلوه‌ای از مبارزات زندانیان سیاسی ما به مثابه عرصه‌ای خاص از این مبارزات را به بیان درمی‌آورد. این کتاب که نشانی از بخشی از مبارزات بهترین فرزندان توده‌های ما بر خود دارد، بیانگر شرایط زندانهای رژیم پهلوی، سگهای زنجیری سرمایه جهانی و گوشه‌ای از مبارزات توده‌ای است. این کتاب بیانگر آن است که دشمنان توده‌ها برای مهار مبارزات حق‌طلبانه توده‌ها می‌گیرند، شکنجه می‌کنند و می‌کشند تا شاید توده‌ها از مبارزه روی برگردانده و آن شوند که آنان می‌خواهند. از این رو مطالعه "حماسه مقاومت" و مقایسه‌ای بین آنچه که در زندانهای رژیم شاهنشاهی گذشت با هر آنچه که در دوران حاکمیت سپاه جمهوری اسلامی شاهد آن بوده ایم، حاوی این آموزش سترگ است که اگر مبارزات توده‌ها در آن سالها اعتلای مبارزاتی امروز را داشت، جلالان شاهنشاهی همان می‌کردند که جلالان جمهوری اسلامی در مسیر تاریخ ننگین آن کرده و می‌کنند.

"حماسه مقاومت" نشانی از نبرد "آفتاب" در برابر "شب" دارد، نبردی که حتی در تیره‌ترین و طولانی‌ترین شبهای ظلمت، پیام‌آور رسیدن سحر می‌باشد. این کتاب نوشته‌ای است که سخن از مبارزات دشوار و درازمدت، راستین و خلل‌ناپذیر، مبارزه‌ای سرشار از پیروزی و شکست، اما در نهایت ظفرنمون، دارد.

"حماسه مقاومت" شرح مبارزات "قهرمانانه" یک تن نیست. در این نوشته سخن از تاریخ مبارزات توده‌ها و برحق بودن این مبارزات است. در این کتاب "اشرف دهقانی" نه "قهرمان داستان"، بلکه راوی صادق آن است. "حماسه مقاومت" کتابی نیست که در شرایطی مساعد و با استفاده از امکاناتی لازم نوشته شده باشد، کتابی است که تحت سخت‌ترین شرایط مبارزاتی، اما با ایمان خلل‌ناپذیر راوی آن به درستی راهی که در پیش گرفته، به نگارش درآمده است.

## "حماسه مقاومت"

### حماسه‌ای از مقاومت انقلابیون اسیر در زندان‌ها

[نگاهی به چاپ تازه‌ای از یک کتاب]

نادر ثانی

۲۸ مرداد ۱۳۸۳

مقاومت خلق و نوید دهنده "آوای" شلیک "گلوه‌های سرخ و داغ" است. گلوه‌هایی که از "کوه‌های سر به فلک کشیده و مغرور" و "خلیج خونین" بر پیکر دشمن غدار خواهد نشست و با انفجار خشم و کینه "اردوی کار"، گوری به وسعت لاشه متعفن تمامی استعمارگران رنگارنگ و مزدوران سرمایه خواهد کند.

در این روزها که واقعیات را با بی‌شرمی تمام انکار می‌کنند، در این روزها که می‌خواهند با استفاده از تمامی امکانات تبلیغاتی نه تنها تو که حتی اندیشه تو را به اسارت درآورند، در این روزها که سردمداران جمهوری اسلامی بی‌محبا و در هر مسیر می‌تازند تا به حاکمیت ننگین خود (که به ناچار باید مطلق باشد) ادامه دهند، در این روزها که دهانت را می‌دوزند چرا که می‌دانند که نجوای ناگزیرت، دیر یا زود به فریاد مبدل خواهد گردید، در این روزها که حاکمین وقت جدایی می‌افکنند تا رهبری را از دست ندهند، در این روزها که پیوندهای دروغین می‌سازند تا نمایی پوشالی بر درمادگی خود ببوشانند، در این روزها که مرزها را مخدوش می‌کنند تا آب را گل‌آلود کرده و از آن ماهی بگیرند، در این روزها که تمامی توان خود را به کار می‌گیرند تا انفعال و یا حتی پشت کردن خود به توده‌ها را توجیه کنند و در این روزها که تاریخ را جعل می‌کنند تا تکرارگر آن باشند و تو نبینی که همان فاجعه است که بار دیگر و بارهایی دیگر به همان شکل و یا به اشکالی دیگر تکرار می‌شود، آری! در چنین شرائطی خواندن و بیان مجدد حماسه‌های قهرمانی توده‌ها و پیش‌تازان آنها از سویی و مرور تاریخ مبارزات طبقاتی و درس‌آموزی از آن از سویی دیگر وسیله‌ای است تا مسیر نبرد را ترک نکرده و باور بیابوری که پیروزی در نهایت از آن توده‌ها خواهد بود.

نزدیک به سی سال از نخستین باری که "حماسه مقاومت" را خواندم گذشته است. چند روز پیش بار دیگر این نوشته را (این بار با چاپی تازه و به همراه مقدمه‌ای نوین) در

ایران، وطن من!  
از خلیج خونین  
تا کوه‌های سر به فلک کشیده مغرور  
صدای پارس سگان زنجیری شنیده می‌شود  
ایران، وطن من!  
بنگر که چگونه گفتار زشت،  
در کشتزاران زرخیزت  
به شخم دلمه‌های خون مشغولند  
بنگر چگونه آبهای زلال چشمه‌هایت را  
به گنداب پائسه‌گان پیر  
روانه ساخته‌اند  
ولی ایران، ای وطن من!  
سوگند می‌خورم  
سکوت شبت را، با آوای گلوه  
سیاهی شبت را، با سرخی گلوه  
و سردی شبت را، با داغی گلوه  
پاسخ گویم.

(از کتاب "حماسه مقاومت" از انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران)

شعری که آغازگر این نوشته است، قطعه‌ای است که نه دیروز، بلکه ۳۰ سال پیش سروده شده، اما به رغم گذشت زمان، انگار این شعر امروز هم روایت‌گر حال مردم ما و ایران امروزی ماست.

این شعر روایت سرزمینی ست که امروز هم "صدای پارس سگان زنجیری" از حلقوم سردمداران رژیم حاکم بر آن یعنی جمهوری اسلامی، شنیده می‌شود. این شعر روایت "گفتار زشت" یعنی همان اعمال سرمایه جهانی ست که امروز نیز در "کشتزاران زرخیز" این سرزمین، به "شخم دلمه‌های خون" ریخته شده از تن خونین کارگران و توده‌های محروم ما، مشغولند. و بالاخره این شعر روایت تداوم



# گزارش سازمان بهداشت جهانی از سقوط سن متوسط

(روننگ مدائن)

موازات بورش وحشیانه این نظام به سطح معاش و وضعیت زیست توده ها که یک نمونه برجسته آن اجرای سیاست گلوبالیزاسیون و خصوصی سازی ست، از کیفیت و کمیت خدمات اجتماعی، منجمله بهداشت و درمان، به ویژه در سالهای اخیر بسیار کاسته شده و می شود. در نتیجه این واقعیت ما شاهد افزایش فقر و مرگ و میر به خصوص در جوامع تحت سلطه بوده ایم. حقیقت امر آن است که عامل اصلی سقوط سطح رفاه و زندگی بخش اعظم توده های محروم این جوامع و کاهش طول عمر متوسط بخش اعظم جمعیت این کشورها، صرفاً محصول عدم اجرای این یا آن برنامه درمانی از سوی دولت های وابسته به امپریالیسم نیست. بلکه شرایط دهشتناک موجود در این جوامع حاصل مناسبات استثماری و سلطه گرانه نظام سرمایه داری امپریالیستی است؛ نظام ظالمانه و وحشیانه ای که اکثریت مردم جهان را در یوغ بندگی و تحت استثمار اقلیتی کوچکی از صاحبان سرمایه، قرار داده است.

گزارش سازمان بهداشت جهانی سند دیگری ست که در آن می توان گوشه ای از اثرات مخرب سیستم اقتصادی و نظم اجتماعی حاکم، یعنی نظام استثمارگرانه سرمایه داری را بر روی زندگی میلیون ها انسان زحمتکش جهان به روشنی دید. ■

مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری در تمام زمینه ها، که نابودی تدریجی سیستم بهداشت و رفاه اجتماعی از نتایج بلاواسطه آن بوده است و همچنین در اثر شیوع بیماری ایدز دچار سقوط ناگهانی طول عمر متوسط شده است.

سازمان بهداشت جهانی در گزارش اش، به علت اصلی سقوط طول عمر و سطح رفاه و خدمات اجتماعی در کشورهای تحت سلطه، یعنی سیاست های غارتگرانه امپریالیسم، اشاره ای نکرده است. در عوض، این سازمان هر ساله در گزارشات اش ادعا کرده که برای افزایش سطح بهداشت در جهان تلاش خواهد کرد و هر سال اهدافی را برای خود در نظر گرفته که به دلیل نداشتن برنامه و به دلیل ماهیت این سازمان که در چارچوب و قوانین و محدودیت های نظام استثمارگرانه سرمایه داری کار می کند، این "اهداف" ناچیز هم هیچ وقت متحقق نشده اند.

به طور کلی، به دلیل سلطه سیستم سرمایه داری در جهان و به

سریلانکایی فقط سالی ۳ دلار خرج دوا و درمان خواهد داشت و به طور متوسط ۶ بچه دنیا خواهد آورد که ۲ نفر از آنها در دوران کودکی از گرسنگی و یا بیماری خواهند مرد.

مطابق این گزارش، با اینکه در ۵۰ سال گذشته در سطح جهان متوسط سن ۲۰ سال افزایش یافته است، اما در برخی کشورها مثل بوتسوانا و زیمبابوه، طول عمر افراد ۲۰ سال کاهش داشته است. البته این کاهش متوسط عمر مختص کشورهای آفریقایی و توسعه نیافته نیست. در اروپای شرقی و شوروی سابق نیز پس از سقوط دولت های به اصطلاح سوسیالیستی و در نتیجه نابودی سیستم خدمات اجتماعی و بهداشتی، طول عمر متوسط کم تر شده است. مثلاً طول عمر متوسط مردها به ۵۸ سال سقوط کرده در صورتیکه این عدد در مقیاس جهانی ۶۵ سال است. حتی کشوری مثل چین نیز که سابقاً در آنجا طول عمر در حال افزایش بوده، در نتیجه سیاست های ضدحلقی طبقات استثمارگر حاکم در بسط هرچه بیشتر روابط و

اخیراً گزارش سال ۲۰۰۳ سازمان بهداشت جهانی منتشر شد. نگاهی گذرا به این گزارش بیانگر جلوه هایی از شکاف طبقاتی وحشتناکی ست که در چارچوب حاکمیت نظام امپریالیستی زندگی میلیون ها تن از کارگران و توده های تحت ستم در جوامع مترولپ و تحت سلطه را هر روز بیشتر به سوی فقر و نابودی تدریجی سوق می دهد. این گزارش همچنین نشان می دهد که چگونه نظام سرمایه داری با در پیش گرفتن و تشدید سیاست های موسوم به خصوصی سازی در سالهای اخیر، رنج و درد و محرومیت جانکاهی را به طور مضاعف بر زندگی اکثریت عظیم زحمتکشان و محرومان در سراسر گیتی حاکم ساخته است.

گزارش مزبور به طور مثال موید آن است که متوسط عمر زنان در ژاپن ۸۵ سال اما در سریلانکا ۳۶ سال است. زن ژاپنی در طول عمرش از بهداشت و درمان و تحصیلات کافی برخوردار شده و به طور متوسط سالی ۵۵۰ دلار خرج داروی او خواهد شد. اما زن

آنچه که در زندانهای شاه اتفاق می افتاد و بعداً در ابعادی وسیعتر و هولناکتر در سیاه چالهای جمهوری اسلامی به وقوع پیوست، طبیعی ست و هر چه مبارزه وسیعتر و توده ای تر شود بر ابعاد جنایت قصابان "شاهنشاهی" و "آیت الهی" افزوده خواهد شد.

بر آن گمانم که بسیاری از آنان که این سطور را می خوانند "حماسه مقاومت" را خوانده اند اما شاید زمان آن رسیده که آنان نیز همانند من این نوشته را بار دیگر بخوانند تا مروری بر آن برهه از مبارزه طبقاتی ای که از سر گذرانده ایم کرده باشند. در ضمن بدون شک زمان آن است تا این نوشته را در اختیار آنانی قرار دهیم که نمی دانند و یا فراموش کرده اند که آنچه در زندانهای جمهوری اسلامی می گذرد پدیده ای نوظهور نبوده و ریشه در وابستگی این رژیم به سرمایه جهانی داشته و در ابعادی دیگر در دورانی نه چندان دور در میهن ما در جریان بوده است. ■

مسلم کردن پاسداران را سرن داده، به "استانبوسی امام" نشناخته و در جنگ دو دولت ضدحلقی شرکت نکردند، آنانی که حتی یک لحظه در کنار "اکثریتی های" رنگارنگ (بی خجالت و خجالتی) قرار نگرفتند. "حماسه مقاومت" فریاد آنان است که تنها به "گناه" آنکه حتی لحظه ای از راه توده ها منحرف نشدند از جانب نه تنها دشمنان مسلم توده ها، بلکه از سوی حتی دوست نمایانها، "تروریست"، "خرابکار"، "چپ رو"، "انارشیت"، "جدا از توده" و .... نام گرفتند تا شاید واقعیاتی که آنان تحلیل کرده و به بیان درمی آوردند به انکار درآورده شوند. "حماسه مقاومت" غریب آنانی ست که دشمنان و دوست نمایانها در مرگ شان پایکوبی کرده و یا اشک تمساح ریختند چرا که می دانستند راه آنان راه راستین کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه است.

"حماسه مقاومت" نشان می دهد که تا زمانی که طبقات هستند و مبارزه طبقاتی جاری ست، جنایاتی نظیر

در مقدمه جدیدی که بر کتاب نوشته شده درمی یابیم که این کتاب نشانی از رفقای ارزشمند دیگری در خود دارد. رفقای چون مرضیه احمدی اسکویی، فریدون جعفری، شیرین معاهد و حمید اشرف.

"حماسه مقاومت" غریبی از آنان است که در شرایطی که خائنان "حزب توده"، به توده ها پشت کرده بودند راه مبارزه را نشان دادند، ندای آنانی ست که هنگامی که با جایگزینی مهره ای با مهره دیگر مواجه شدند فریب نخوردند و در فریب توده ها شرکت نکردند، آنانی که سرسپردگان سرمایه را "ضدامپریالیست" خوانده، در کنار آنان نایستاده، در انتخابات فرمایشی آنان شرکت نکرده و آرزوی سلامتی رهبر آنان را هم سرن دادند، آنانی که نه تنها بازیچه ای در خیمه شب بازیهای سگان زنجیری سرمایه نشده، بلکه آنها را به موقع افشا کردند، آنانی که سر در آستان "تسخیرکنندگان سفارت آمریکا" فرود نیاورده، فریاد

## انقلاب در بولیوی، آتش زیر خاکستر!

پالین

بدهی های کلان و کمرشکن روبرو بود. به طوری که در سال ۱۹۹۹ میزان بدهی های بولیوی به رقمی بیش از ۶ بیلیون دلار یعنی ۳ برابر تولید ناخالص ملی این کشور بالغ می گردید. مضاف بر همه اینها، در همین مقطع "سانچز د لوزادا" رئیس جمهور وقت بولیوی (وی مستقیماً برای راکفلر کار کرده و حقوق بگیر یکی از کمپانی های او بود) توافقنامه هایی را با بانک جهانی و دولت آمریکا امضاء نمود که شرایط و امکانات ایده آل و پرسودی را برای سرمایه گذاری سرمایه های امپریالیستی در بولیوی تضمین می نمود. این توافقنامه ها در ماهیت امر بولیوی را پیشفروش کرده و دودستی در اختیار امپریالیست ها قرار می داد.

از سوی دیگر و در مقابله با طرح های اسارتبار و سیاست های ضدحلقی فوق، دهقانان و کارگران بولیوی به سازماندهی صفوف خود پرداخته و برعلیه این سیاست ها دست به شورش زدند. برای مثال، هنگامی که مؤسسه "بکتل" در سال ۲۰۰۰ سیستم آبرسانی شهرداری یکی از بزرگ ترین شهرهای بولیوی را خریده و به مالکیت خود درآورد صدها هزار تن از توده های این منطقه به خیابان ریخته و در اعتراض به این موضوع دست به تظاهرات زدند. خیزش گسترده اخیر در بولیوی هنگامی آغاز شد که دولت حاکم بر این کشور در سال ۲۰۰۳ تصمیم گرفت منابع گاز طبیعی بولیوی را کاملاً خصوصی ساخته و گاز استخراج شده را از طریق خاک شیلی به آمریکا صادر کند. تصمیم گیری مزبور از سوی دولت، آتش خشم و غضب دهقانان و کارگران بولیوی را شعله ور ساخت؛ خشم و غضبی که طی نزدیک به دو دهه تحمل رنج و محنت ناشی از روند خصوصی سازی و کاهش وحشیانه خدمات عمومی، در بطن جامعه تلنبار شده و می جوشید. در اکتبر ۲۰۰۳، "کنفدراسیون کارگران زراعی بولیوی" (CSUTCB) محاصره "لا پاز"، پایتخت بولیوی، را آغاز نمود که در جریان آن دهها نفر با گلوله های نیروهای نظامی دولتی کشته و صدها نفر زخمی گردیدند. اما سرکوب وحشیانه و کشتار نیز نتوانست توده های عاصی و پیاخاسته را از ادامه حرکت بازدارد. برعکس، خیزش های اعتراضی توده ها در سراسر کشور گسترش پیدا

دارای دو رکن اساسی و به هم پیوسته می باشد. بدین معنا که آنها از یک سو با استثمار نیروی کار و غارت منابع و ذخائر طبیعی کشورهای تحت سلطه سودهای نجومی به جیب می زنند، و از سوی دیگر با اعمال کنترل بر توده های عظیم کارگران و زحمتکشان این کشورها، شرایط و ملزومات حفظ و استمرار مناسبات استثمار و چپاولگرانه امپریالیستی را هموار می سازند. رویدادهای چند سال اخیر در بولیوی نیز در حقیقت بازتاب واقعی همین سیاست های سودجویانه و نتیجه ناگزیر همین عملکردهای ظالمانه امپریالیست ها در این کشور، می باشد. تحت تأثیر این سیاست ها بیش از ۸۷ درصد از جمعیت ۹ میلیونی بولیوی در فقر بسر می برند. از سال ۱۹۹۱ به این سو، روند خصوصی سازی منابع و دارایی های عمومی در بولیوی آغاز گردیده است. اعمال و ادامه این روند عملاً به نابودی اراضی زراعی، آوارگی توده های زحمتکش بولیوی و بیکاری گسترده در این کشور، منجر گردیده است. در تداوم این سیاست ها، ذخائر عظیم گاز طبیعی بولیوی نیز در سال ۱۹۹۵ به سوی خصوصی سازی سوق داده شد و نتیجتاً "شرکت دولتی نیرو" (YPFB) را مجبور ساخت تا با کمپانی های غارتگر امپریالیستی وارد مشارکت گردیده و به مؤسسه ای نیمه دولتی - نیمه خصوصی مبدل گردد. علاوه بر اینها، فشارهای وارده جهت همسویی با برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و پیروی از طرح های کثیف و نکبت بار این دو نهاد امپریالیستی، اقتصاد بولیوی را آنچنان در چمبره بدهی های سرسام آور مالی گرفتار نمود که این کشور را به استعانت از طرح ویژه "کشورهای فقرزده شدیداً مقروض" (HIPC) و دریافت یکسری "امتیازات" از سوی طرح مزبور، ناچار ساخت. البته حتی پس از دریافت این "امتیازات" نیز، بولیوی هنوز با انبوهی از

سایه شوم و نکبت بار سیاست های غارتگرانه امپریالیستی نه فقط بر بولیوی بلکه بر تمامی کشورهای آمریکای لاتین و نه فقط بر این قاره بلکه بر سرتاسر جهان، سالیان درازی است که سنگینی می کند. استثمار وحشیانه نیروی کار، و غارت و چپاول ذخائر و منابع طبیعی موجود در ممالک مختلف جهان تحت سلطه، هستی و حیات بخش عظیمی از توده های زحمتکش و ستمدیده عالم را بیرحمانه و بی وقفه در حریق جهنمی سود سرمایه های امپریالیستی می سوزاند و تباہ می سازد. در این میان اما، توده های محروم و رنجدیده جهان نیز هرگز از مبارزه و ستیز برعلیه این همه ظلم و استثمار و بی عدالتی باز نایستاده و باز نخواهند ایستاد. رویدادهای اخیر در بولیوی نمونه بارزی از این مبارزه حق طلبانه و جاری در جهان تحت سلطه و تصویر زنده ای از آتش زیر خاکستر است؛ آتش انقلاب.

بولیوی دارای ذخائر عظیمی از گاز طبیعی می باشد. این کشور با برخورداری از ذخائر شناخته شده و احتمالی گاز طبیعی بالغ بر مجموعاً ۱۷ تریلیون مترمکعب، در رده دوم در آمریکای لاتین قرار دارد. بولیوی همچنین بزرگ ترین تولیدکننده کوکائین در سطح جهان است. با توجه به منافع شناخته شده و غیرقابل انکار قدرت های امپریالیستی در به کنترل درآوردن و تملک بر منابع گاز طبیعی بولیوی و همچنین با توجه به نقش گسترده اما پنهانی آنان در قاچاق مواد مخدر، به روشنی می توان به اهمیت اقتصادی بولیوی در زنجیره مناسبات غارتگرانه قدرت های امپریالیستی پی برد.

سیاست ها و عملکردهای سودجویانه و ظالمانه امپریالیست ها در جوامع تحت سلطه به طور تاریخی

کرد و اندکی بعد اتحادیه های کارگری و دانشجویان نیز به "کنفدراسیون کارگران زراعی بولیوی" پیوستند. در واقع، ناآرامی های رشدیابنده موجود در آن مقطع، بیش از دو ماه بود که در سرتاسر کشور وخامت پیدا کرده بود و این امر رژیم حاکم در بولیوی را با خطر بی ثباتی روبرو ساخته و تهدید می کرد (تنها در "لا پاز" نیم میلیون نفر از مردم در تظاهرات عمومی در این شهر شرکت نمودند). در نتیجه، طبقه حاکمه در بولیوی رئیس جمهور وقت را کنار گذاشته و چهره تازه ای را روانه میدان ساخت؛ یعنی "کارلوس مه سا"، گزارشگر سابق اخبار و کسی که در چارجوب دستگاه تبلیغاتی موجود از خود یک سرمایه دار ساخته بود!

دقیقا در همین مقطع، نهاد امپریالیستی موسوم به "انجمن بحران بین المللی" (International Crisis Group) که در بروکسل مستقر می باشد و تعداد قابل توجه ای از سفرای اسبق امور خارجه آمریکا در رأس آن قرار دارند، در ارتباط با چگونگی برخورد با "اوضاع فوق العاده وخیم" بولیوی به بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و همچنین دولت آمریکا رهنمود داده و پس از استعفا "سانچز د لوزادا"، از دولت آمریکا خواست تا جانشین او یعنی "کارلوس مه سا" را - که در آن زمان در مقام معاون رئیس جمهور قرار داشت - مورد مساعدت "بی دریغ" خود قرار دهد. انجمن مزبور در گزارش ماه جولای ۲۰۰۴ خود تحت عنوان "تفرقه های موجود در بولیوی: آیا کار از کار گذشته است؟" نهادهای مالی امپریالیستی فوق و نیز دولت آمریکا را ترغیب نمود تا از برگزاری فراندوم در بولیوی حمایت نمایند چرا که بدون جلب رضایت عمومی "مسیر کشور می تواند... با بکارگیری روش های غیردمکراتیک ... یک شبه دستخوش تغییر گردد." به واقع، در لابلای عبارات فوق این واقعیت گوشزد می شود که چنانچه توده های به خشم آمده را با ابزارهای مسالمت آمیز و فریبنده ای نظیر فراندوم عوام فریبانه دولت جدید بولیوی آرام نسانند، آنگاه شرایط انفجاری جامعه می تواند توده ها را به اتخاذ روش های فهرآمیز مبارزه رهنمون ساخته و آتش انقلاب را

در بولیوی شعله ور سازد و بساط ستمگرانه امپریالیست ها و مزدوران داخلی اش را در بولیوی بر هم زند. این انجمن همچنین توصیه نمود که دولت بولیوی باید با راه انداختن یک کارزار تبلیغاتی سراسری مردم را متقاعد سازد که معاهدات اقتصادی در رابطه با صدور گاز طبیعی بولیوی به منفعت توده های فقیر تمام خواهد شد و نیز اینکه دولت بولیوی بایستی "پا جلو گذاشته" و به سرمایه گذاران خارجی "نشان دهد که منافع اساسی آنان با تغییر در قوانین مملکتی و تصویب قوانینی که صنایع گاز طبیعی را دچار محدودیت های قانونی نماید روبرو نخواهد بود و به مخاطره نخواهد افتاد". به عبارت دیگر، یعنی اینکه هم بایستی به توده های محروم و ستمدیده بولیوی وعده زندگی بهتر داده شده و بدین وسیله جو انفجاری درون جامعه را تقلیل بخشید و هم در عین حال باید به غارتگران بین المللی تضمین داد که ثبات اجتماعی لازم جهت غارت منابع و ثروت های طبیعی کشور پابرجا خواهد ماند. و بالاخره آن که انجمن مذکور لازم می داند تا به "جنبش بسوی سوسیالیسم" (MAS) که یکی از جریانات اصلی اپوزیسیون دولت بولیوی بشمار می رود توصیه شود که بهتر است "با قواعد دمکراتیک وارد بازی شوند و روش های دیگر ... را در انظار عمومی مردود شمارند". توصیه اکید این انجمن به دولت آمریکا آن بود که "با همه احزاب ... منجمله "جنبش بسوی سوسیالیسم"، وارد مذاکره شود.

بدین ترتیب، رئیس جمهور برگزیده طبقه حاکمه بولیوی، "کارلوس مه سا" در رابطه با ذخائر ملی گاز این کشور اقدام به برگزاری "فراندوم" نمود. اما توده های بولیوی به همین سادگی فریب این سیاست عوامفریبانه را نخورده و برعلیه آن موضع گیری نمودند. رهبران بومیان بولیوی فراندوم را فراندومی تقلبی و عوامفریبانه دانسته و از توده های این کشور خواستند تا فراندوم مزبور را بایکوت نمایند. "اتحادیه کارگری بولیوی" (COB) یعنی عمده ترین اتحادیه کارگری در این کشور مفاد پنج گانه فراندوم را مردود شمرده و عنوان نمود که این مفاد پنج گانه تنها بیانگر تلاش های دولت حاکم جهت تصویب

قوانین جدید بهره برداری گاز طبیعی است؛ قوانینی که به کمپانی های نفتی فراملیتی (که اغلب آنها آمریکایی می باشند) کماکان همان حقوق مالکیتی را خواهد بخشید که رئیس جمهور پیشین در اختیار آنها قرار داده بود. اتحادیه مزبور مطرح نمود که مهم ترین سوالی که در مفاد همه پرسى می بایست طرح می شد آن است که "آیا خواهان آن هستید که منابع گاز بولیوی تحت چارجوب یک مؤسسه دولتی قرار گرفته و ملی گردد؟" حال آن که این پرسش اساسا از قلم افتاده و به هیچ وجه مطرح نگردیده است. در واقعیت امر، فراندوم کذایی و عوامفریبانه دولت بولیوی عملا برای کمپانی های نفتی نظیر کمپانی آمریکایی "انران"، کمپانی اسپانیایی "رپسل"، کمپانی فرانسوی "توتال" و کمپانی های British Gas و "بی پی - امه کو" یکسری تسهیلات نیز فراهم آورد. شرایط به غایت استثمارگرانه نیروی کار و منابع سرشار گاز در بولیوی، این کشور را برای سرمایه های امپریالیستی در حقیقت به بهشتی برین مبدل ساخته است. تا آنجا که حتی در مقایسه با کشوری چون مکزیک که در آن نیروی کار شدیداً مورد بهره کشی و استثمار قرار می گیرد، هزینه تولید گاز در بولیوی معادل یک چهارم هزینه تولید گاز در مکزیک می باشد.

علاوه بر طرح این فراندوم فریبکارانه و اسارتبار، و در واقع برای تحقق بی چون و چرای اهداف پلید فراندوم مورد بحث، دولت "کارلوس مه سا" هرگونه مخالفت عمومی و یا بایکوت علیه این فراندوم را خلاف قانون و مشمول پیگرد و مجازات قانونی اعلام نمود. شخص رئیس جمهور رأساً ۳۰ هزار تن از مزدوران ارتش و ۲۰ هزار تن از نیروهای پلیس سرکوبگر این کشور را به نواحی "آلتی پلانو" یعنی محل زندگی بسیاری از دهقانان بومی ای که در شکل گیری شورش ماه اکتبر نقشی عمده و حساس ایفاء نموده بودند، گسیل داشت تا بدین وسیله از کسانی که قصد ممانعت از برگزاری فراندوم را در سر دارند، زهر چشم گرفته و آنان را مرعوب نماید. با این وصف، علیرغم همه این تلاش ها و بکارگیری انواع و اقسام مجازات های قانونی برای شرکت اجباری و تن در دادن به مفاد اسارتبار این فراندوم،



دریایی از خشم و قهر انقلابی در سرتاسر کشور به حرکت درآمده و برعلیه وضع موجود و سیاست های خانمان برانداز و ضدخلقی دولت بولیوی و حامیان امپریالیست اش به طور گسترده و دامنه دار دست به شورش زده بودند؛ و به عبارت دیگر، چگونه در شرایطی که فضای انفجاری جامعه بولیوی آکنده از پتانسیل عظیم انقلابی بود، کارگران و زحمتکشان بولیوی به دلیل فقدان یک رهبری واقعا و تا به آخر انقلابی، نتوانستند از همبستگی مبارزاتی خویش و از قدرت بیکران و تاریخی خود بدرستی استفاده نموده و در راستای تدارک و تکامل امر انقلاب و در جهت براندازی نظام و مناسبات حاکم در این کشور، گام بردارند. بلکه برعکس و متأسفانه می بینیم که چگونه طبقه حاکمه بولیوی و امپریالیست های حامی آن، با براه انداختن "فراندوم" فلاپی، اسارتبار و عوامفریبانه ای نظیر فراندوم ماه جولای ۲۰۰۴، نیروهای چپ بولیوی را به بازی در حول و حوش مضحکه ای تحت عنوان فراندوم سرگرم نموده و صفوف آنان را در همین بستر به تفرقه کشانند. به طوری که در جریان موضع گیری پیرامون طرح فراندوم، "کنفدراسیون کارگران زرعی بولیوی" و "اتحادیه کارگری بولیوی" با بایکوت کردن فراندوم در یک سو، و "جنبش بسوی سوسیالیسم" با حمایت از این طرح فراندوم و تشویق توده ها به شرکت در آن - که نقش و تاثیر تعیین کننده ای نیز در پیشبرد و موفقیت این طرح رذیلانه گذارد - در سوی دیگر قرار گرفته و به این ترتیب وحدت نسبی سابق در میان این نیروها به ضدیت مبدل گردید.

در حقیقت، هر دو گروه در باریکه راه و در محدوده قبول و یا رد فراندوم گام برداشته و در تحلیل نهایی در چارچوب سیاست حيله گرانه دولت بولیوی حرکت کردند. این نیروها مجموعا با خط مشی غیرانقلابی و محافظه کارانه خود، توده های پرشور و انقلابی بولیوی را از مسیر درست و اصولی یعنی از انقلاب منحرف ساخته و پتانسیل انقلابی آنان را به هرز بردند. یک گروه، توده ها را به شرکت در فراندوم فراخوانده و به این شکل به انحراف کشاند و گروه دیگر نیز با تبلیغ ایده مبارزه منفی و بایکوت

نوعی، توده ها را از یکی از حیاتی ترین و تعیین کننده ترین سلاح های خویش یعنی اعمال قهر انقلابی آنها در شرایطی که آمادگی ذهنی و امکانات مادی آن به خوبی مهیا بود، خلع سلاح نمودند. به طوری که مثلا جریان موسوم به "جنبش بسوی سوسیالیسم" دقیقا مطابق خطوط و "نصایح" نهاد امپریالیستی ای چون "انجمن بحران بین المللی"، از فراندوم قلابی دولت بولیوی پشتیبانی نموده و از فدراسیون کشاورزان کوکوکار (COCO) عاجزانه درخواست کرد که از برخورد قهرآمیز پرهیز نموده تا بدین وسیله از وقوع انفجار و از هم پاشی اوضاع سیاسی کشور جلوگیری بعمل آید. با این وجود، "ای و مورالس"، رهبر "جنبش بسوی سوسیالیسم"، از سوی دیگر برای حفظ وجهه سیاسی این حزب در میان طرفداران آن؛ یعنی توده هایی که چندی قبل با خواست ملی سازی تمامی منابع طبیعی این کشور به خیابان ها ریخته و شورش ماه اکتبر را شکل داده بودند، ادعا نمود که حزب او "تا آن هنگام که ذخائر گاز طبیعی بولیوی به مالکیت و کنترل کامل مردم بولیوی درنیاید همچنان به مبارزه خود ادامه خواهد داد". البته باید به این نکته نیز توجه داشت که او در ادامه می افزاید که: "ما خواهان ملی سازی هستیم اما بدون مصادره و غصب اموال" مؤسسات خصوصی، "چرا که نمی توانیم دست به کارهای مخاطره آمیز بزنیم". او همچنین عنوان نمود که: "ما تصمیم گرفتیم در مسیر انتخابات گام برداشته ... تغییراتی عمیق و پایدار به وجود آوریم". درک تناقضات فکری و نگرش رفرمیستی حاکم بر خط مشی این حزب در همین چند سطر اخیر آنچنان به روشنی پیداست که اساسا نیاز به توضیح بیشتر ندارد. اما آنچه که در این رابطه بسیار حائز اهمیت است جایگاه و تأثیر گسترده این حزب و خط مشی فوق الذکر در میان توده های میلیونی کشاورزان و دهقانان بومی بولیوی می باشد. به ویژه آنکه قریب به ۷۵ درصد جمعیت ۹ میلیونی این کشور را کشاورزان و دهقانان بومی تشکیل می دهند.

با توجه به همین واقعیت، در جریان خیزش های توده ای یکسال گذشته مشاهده می کنیم که چگونه در شرایطی که توده های محروم و مبارز بولیوی همچون

۴۰ درصد از مردم این کشور از شرکت در آن خودداری نموده، ۱۲ درصد برگه همه پرسی را سفید تحویل داده و ۱۱ درصد به این فراندوم رأی منفی دادند. مجموعا ۶۳ درصد از مردم بولیوی به طور فعال و یا منفعلانه نسبت به این فراندوم اعتراض نموده و به چنین خیمه شب بازی مسخره ای که قصد داشت سند بندگی و اسارت توده های زحمتکش بولیوی را - به شیوه ای "دمکراتیک!" - به آنان تحمیل و "جلب رضایت عمومی" آنان را به زور و از حلقوم شان بیرون کشد، نه گفتند.

اما علیرغم مخالفت گسترده مردم، دولت "کارلوس مه سا" نهایتا موفق شد تا از یک سو به واسطه برقراری شرایط تهدیدآمیز و مجازات های "فانونی" تعیین شده و از سوی دیگر تحت تأثیر و با بهره برداری از تناقضات و محدودیت های بالقوه موجود در خود سیستم فراندوم، رأی آری اقلیت ناچیزی از کل جمعیت بولیوی را - یعنی رأی اکثریت ۳۷ درصد باقیمانده که بخشی از آنان را نیز سالمندان و کارکنان دولت تشکیل داده و احتمالا از ترس گرفتار آمدن در دام مجازات های تعیین شده دولتی و غیره به این فراندوم آری گفتند - به عنوان رأی اکثریت جامعه به توده ها تحمیل نماید. بدنبال این پیروزی قلابی، تحلیل گران بازار نفت و گاز در رسانه های تبلیغاتی بورژوایی آه راحتی کشیده و اعلام نمودند که نتایج فراندوم "موجبات آرامش خاطر کمپانی هایی را که در این منطقه سرمایه گذاری کرده اند، فراهم آورده است". صندوق جهانی پول نیز متعاقبا وام ۱۲۰ میلیون دلاری مشروطی را که در صورت تصویب اهداف فراندوم وعده داده بود، به دولت بولیوی اعطاء کرد. خلاصه آنکه علاوه بر کمپانی های خصوصی نفت و گاز، سفارتخانه های آمریکا و اسپانیا پشتیبانی و حمایت خود را از برگزاری این فراندوم کذایی، رسما اعلام نمودند.

نکته قابل توجه ای که در اینجا باید بدان اشاره کرد آن است که گرایشات راست روانه و تفکرات رفرمیستی نیروهای سیاسی عمده اپوزیسیون نیز به نوبه خود به جنبش توده های بپاخاسته بولیوی پشت پا زده و به

## قسمتی از شعر

## بر سنگفرش

## اثر زنده یاد احمد شاملو

"یاران ناشناخته ام"

چون افتران سوخته

چندان به خاک تیره فرو ریفتند سرد

که گفتی

دیگر، زمین، همیشه، شبی بی ستاره ماند.

\*\*\*

آنگاه، من، که بودم

مغذ سکوت لانه تاریک درد فویش،

چنگ زهم گسیخته زه را

یک سو نهادم

فانوس بر گرفته به معبر در آمده

گشتم میان کوچه مردم

این بانگ بالبم شرافشان:

- آهای!

از پشت شیشه ها به فیابان نظر کنید!

فون را به سنگفرش ببینید ...!

این فون صیغگاه است گوئی به سنگفرش

کاینگونه می تید دل فورشید

در قطره های آن...

\*\*\*

بادی شتابناک گذر کرد

بر ففتگان خاک،

افکند آشیانه متروک زاغ را

از شافه برهنه انجیر پیر باغ...

- فورشید زنده است!

در این شب سیا آکه سیاهی (وسیا)

تا قندرون کینه بفاید]

از پای تا به سر همه جاننش شده دهن،

آهنگ پر صلابت تپش قلب فورشید را

من

روشن تر،

پر فشم تر،

پر ضربه تر شنیده ام از پیش...

از پشت شیشه ها به فیابان نظر کنید!

از پشت شیشه ها

به فیابان نظر کنید!

از پشت شیشه ها به فیابان

نظر کنید...!

"...."

یک رهبری به واقع انقلابی و کمونیستی رنج می برد؛ رهبری ای که بتواند پتانسیل اعتراضی گسترده و خشم و کینه بیکران آنان را در راستای انقلاب در بولیوی کانالیزه نموده و کل مناسبات استثمارگرانه و غارتگرانه موجود را هدف حمله قرار دهد. ■

## منابع:

- 1) www.scoop.co
- 2) La Paz, Bolivia Reuters June/04
- 3) Bolpress July/04
- 4) La Paz, The Associated Press, July/04
- 5) Znet
- 6) BBC News
- 7) Common Dreams Newscentre
- 8) Knight Ridder
- 9) International Crisis Group
- 10) DEA
- 11) The Heritage Foundation
- 12) Marxism Mailing List Archives
- 13) Green Left Weekly

انبوه خشمگین کارگران از "اتحادیه کارگری بولیوی" مصرانه می خواستند تا نبرد را برای تسخیر شهرها و سرنگونی دولت بولیوی سازمان دهند، رهبران این اتحادیه از پاسخ به این امر امتناع ورزیده و کارگران را همچنان به برخورد مسالمت آمیز و بایکوت و حداکثر دادن رأی منفی به فرماندوم، تشویق می کردند.

به این ترتیب، مبارزات جانانه و پرشور اخیر توده های قهرمان بولیوی، علیرغم طوفانی که در سرتاسر این کشور به وجود آورد، سرانجام ناکام ماند و برگ دیگری از پیکارها و جانفشانی های مردم بولیوی بر علیه سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در این کشور، ورق خورد.

بدون شک یکی از درس های بزرگ خیزش های اخیر توده های مبارز و بیخاسته بولیوی آن است که کارگران و زحمتکشان این کشور بیش از هر چیز از

مسالمت آمیز فرماندوم کذایی، آنها را به خرده کاری سوق داده و انرژی انقلابی و مشتعل شان را به هدر برد. به عبارت دیگر، در شرایطی که توده عظیمی از کارگران و دهقانان و سایر اقشار محروم بولیوی در تب و تاب خیزش بزرگ دیگری بسر می برد و قادر بود بساط فرماندوم را بر سر طراحان آن خراب ساخته و کل سیستم حاکم را آماج حملات انقلابی و سرنوشت ساز خود قرار دهد، "چپ" های بولیوی در خواب گران بسر می بردند. آنها نه تنها قادر نبودند "نقبی به قدرت تاریخی توده ها" بزنند، بلکه خود اساساً از درک آن عاجز بودند و حتی هنگامی که توده مردم عزم و اراده و قدرت خویش را عملاً به نمایش می گذارد، این نیروها آن را نفی و رد می کردند و از توده های بیخاسته می خواستند تا از "برخورد قهرآمیز پرهیز" نمایند. محافظه کاری و فرمیسیم رهبری این نیروها چنان بود که برای مثال، حتی اندکی قبل از برگزاری فرماندوم، هنگامی که

# دولت ترکیه و قربانی کردن توده ها

## با هدف پیوستن به اتحادیه اروپا!

نکنید. آیا دیده اید که در گذشته به خاطر چنین حوادثی در ترکیه دولت ها استعفاء بدهند و یا وزرا برکنار شوند؟ در مورد تصادف قطار اظهارنظرهای ایدئولوژیک نکنید." ■

سریع السیر روی ریل های قدیمی، ده ها تن از مردم این کشور را قربانی کرده و جان بقیه را نیز به بازی گرفته است.

از سوی دیگر، برای اجرای برنامه تثبیتی ۳ ساله صندوق جهانی پول آنهم به هر قیمت، ترکیه برای رسیدن به حد نصاب ۶٫۵ درصد مازاد بودجه تلاش می کند. این شرط به اضافه بقیه شرایط تحمیلی اتحادیه اروپا، نظیر خصومی کردن اقتصاد، به معنی کاهش مصارف دولت و در نتیجه کاهش سرمایه گذاری روی پروژه های ملی بدون سود، و کاهش برنامه های رفاهی اجتماعی است. امری که دود آن تنها و تنها به چشم کارگران و اقشار محروم ترکیه رفته و در عوض سود چشمگیری را نصیب مشتی سرمایه دار زالوصفت وابسته و قدرت های امپریالیستی می کند. با براه انداختن قطارهای سریع السیر بر روی ریل های قدیمی و نامناسب، دولت ترکیه از یک سو می خواست وانمود کند که تغییرات عمده ای در حمل و نقل ایجاد کرده و دارای راه آهن "مدرن" شده است، حال آن که از سوی دیگر نمی خواست خرجی برای زیربنا بکند. در نتیجه این عمل ضدخلقی و تراژدی متعاقب آن ده ها نفر جان خود را از دست دادند.

قطار های سریع السیر ( با سرعت ۱۵۰ کیلومتر در ساعت) به راه افتادند. اما ۱۴ تن از متخصصان و مهندسی که شرایط راه آهن و ریل های ترکیه را می دانستند بلافاصله اعلام کردند که این قطارها نباید روی ریل های فعلی حرکت کنند. این متخصصان مسایل تکنیکی را در جلسات متعدد با مسئولین دولتی در میان گذاشتند و وقتی که با بی تفاوتی دولت روبرو شدند نظرات و هشدارهای خود را به مطبوعات فرستادند. یکی از این افراد پرفسور "ایدین ارل" از دانشگاه صنعتی یلدیز است که در ۵ جولای در یک برنامه تلویزیونی اعلام کرد که ادامه کار این قطارها به تصادف منجر خواهد شد. اما دولت وابسته ترکیه که چهار نعل به سوی تأمین منافع و شرایط اربابان امپریالیست خویش می دوید، به هیچ یک از این هشدارها وقعی نهاد و در عوض به تهدید و ارباب منتقدین و تلاش برای خفه کردن آنها پرداخت. تا جایی که بعد از تراژدی ۲۲ جولای، نخست وزیر ترکیه خبرنگاران و مردمی را که خواهان برکناری وزیر حمل و نقل بودند تهدید کرد و خطاب به آنان گفت: " پایتان را از گلیم خودتان درازتر

در ۲۲ جولای قطار سریع السیر جدید در مسیر استانبول به آنکارا از ریل خارج شده و موجب کشته شدن ۳۸ نفر و زخمی شدن ۸۰ تن از مردم ترکیه شد. این قطار علیرغم هشدار مهندسی که گفته بودند ریل های قدیمی ترکیه مناسب قطارهای سریع السیر نیستند و استفاده از آنها باید متوقف شود، در اوایل ماه جون افتتاح شد.

این حادثه دلخراش در شرایطی اتفاق افتاد که سی و چهار سال است تعمیراتی در راه آهن ترکیه صورت نگرفته، به ویژه آنکه بعد از جنگ جهانی دوم سرمایه گذاری ترکیه عمدتاً روی جاده ها بوده است نه راه آهن. در سال ۲۰۰۰ فقط ۴ درصد از حمل و نقل داخلی ترکیه از طریق راه آهن، صورت گرفته، در حالی که در طول همین مدت ۹۳ درصد از طریق زمینی، ۲ درصد دریایی و ۱ درصد نقل و انتقالات از طریق خطوط هوایی بوده است. در گذشته دولت های ترکیه به دلیل سیاست ها و منافع طبقه حاکم، مخالف خرج کردن روی راه آهن بودند. حتی "تورگوک اوزال" نخست وزیر سابق ترکیه، این مرتجع شناخته شده برای توجیه سیاست های ضدخلقی دولت خویش در این زمینه، فریبکارانه راه آهن را سمبل "کمونیسم" و جاده را سمبل "بازار آزاد" خطاب می کرد.

اما در سالهای اخیر، تلاش ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا منجر به آن شده که دولت ترکیه در راستای برآورده ساختن شروط قدرت های امپریالیستی در اتحادیه اروپا، بسیاری از سیاست های خود و از جمله در زمینه حمل و نقل را، نه بر اساس نیازهای توده های محروم این کشور، بلکه بر طبق پیش شرط های این قدرت ها اتخاذ کند. حمل و نقل یکی از موارد پنج گانه ای است که اتحادیه اروپا با دیکته کردن سیاست های خود به دولت ترکیه، تأمین آنها را به عنوان شرطی برای عضویت در نظر گرفته است. البته ترکیه در چهار مورد دیگر (ثبات کلی، قوانین و شرایط کار، کشاورزی، محیط زیست) و از بسیاری جهات دیگر هنوز دارای استانداردهای اتحادیه اروپا نیست (مانند: عدم تطابق فیزیکی زیرسازی ها، وسایل نقلیه، استانداردهای محیط زیستی و دیگر استانداردها، مدرنیزه شدن مرزها، قوانین گمرکی و داد و ستد و غیره). در چنین شرایطی ست که ما می بینیم که ناگهان دولت ترکیه "طرفدار" راه آهن شده و با واردکردن و کارگزاردن قطارهای

### بازگشت سلطنت: شعاری ...

( بقیه از صفحه ۷ )

اگر بحران نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم در دوره شاه در ابعاد کنونی نبود، بنابراین مظالم اجتماعی ناشی از این نظام نیز در آن زمان به نسبت هولناکی که خلق های ما تحت حاکمیت رژیم منفور جمهوری اسلامی با آن مواجه اند، نبوده و بُعد کمتری داشته است. اگر مبارزه توده ها در آن زمان در محدوده خاصی جریان داشت، چهره جنایتکار رژیم وابسته به امپریالیسم شاه نیز در همان محدوده خود را آشکار ساخته بود. در حالیکه این رژیم نیز هر زمان که با جنبش وسیع توده ای مواجه می گشت، دامنشی و قساوتی از خود به منصفه ظهور می رساند که وسعت و شدت آن به هیچ وجه کمتر از آنچه در شرایط کنونی از طرف جمهوری اسلامی اعمال می شود، نبود. در حالیکه این رژیم نیز در زندان ها و در خانه های به اصطلاح امن اش انقلابیون را مورد وحشیانه ترین شکنجه ها قرار می داد؛ و در مواردی با توسل به رفتارهای وحشیانه ای چون بیرون آوردن چشم مبارزین از حدقه (همچنان که در مورد چریک فدائی خلق رفیق شاهرخ هدایتی اعمال شد)، سوزاندن بدن، بریدن پا و غیره ماهیت ضدانقلابی و چهره دامنش خویش را به نمایش می گذاشت. به این ترتیب آیا کسی می تواند ادعا کند که اگر در شرایط کنونی رژیم شاه به جای رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار بود، برای مقابله با بحران گریبانگیر نظام ضدخلقی حاکم، بنا به خواست اربابان امریکائی اش، به سیاست سرشکن کردن بار بحران به دوش توده ها توسل نمی جست و شرایط دهشتناکی را همچون امروز بر زندگی آنان مستولی نمی ساخت؟! آیا اگر رژیم شاه بود برای بازپس گیری دستاوردهای قیام توده ها، برای سرکوب مبارزات توده هائی که قیام شکوهمندی را پشت سر گذاشته و تجارب گرانقدری توشه راه شان می باشد، به جنایات و فجایع کمتری از رژیم جمهوری اسلامی مبادرت می نمود؟! در طرح مسائلی از این قبیل که



بیکاری و گرانی و غیره در دوره شاه ابعاد کمتری از دوره حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی داشته است و یا شاه، جنگی به ابعاد جنگ ۸ ساله اخیر ایران و عراق را به مردم ما تحمیل نکرد و یا شاه به اندازه جمهوری اسلامی فرزندان انقلابی این آب و خاک را قتل عام ننمود و غیره حقیقتی نهفته است ولی مقایسه عملکردهای ضدانقلابی رژیم شاه با رژیم جمهوری اسلامی بدون درک واقعیات فوق الذکر و بدون توجه به دلایل این امر مقایسه ای سطحی و صوری خواهد بود که حداقل زبان آن ایجاد زمینه تبلیغاتی برای دشمنان خلق می باشد.

امروز چه از طریق نگاه های سخن پراکنی امپریالیستی و چه به طرق دیگر تبلیغات گسترده ای به نفع سلطنت و سلطنت طلبان سازمان داده شده و می کوشند با تطهیر چهره رژیم شاه به فریب توده ها پرداخته و ذهن آنان را از درک واقعیات و شناخت عمیق نسبت به امپریالیسم و سگان زنجیریش بازداشته و مخدوش سازد. این تبلیغات در شرایط فقدان یک نیروی انقلابی در جامعه که قادر به سازماندهی مبارزه توده ها و پیشبرد آن در جهت سرنگونی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و قطع قطعی نفوذ امپریالیسم در ایران باشد، در شرایطی که کمر توده ها از بار مظالم موجود خم گشته و در حالیکه شدیداً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند، این اندیشه نیز به نادرست در میان آنان مطرح است که هر رژیمی بر سر کار آید در هر حال بهتر از رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود، آثار زیانبار خود را به جای گذاشته است. اگر نیروی انقلابی فعال در صحنه مبارزه نیست که توده های ستمدیده و رزمنده در پشت سر او بسیج شوند، پس با توجه به شرایط وحشتناک زندگی توده ها و خواست شدید آنان برای رهایی از این وضع، هر نیروی - هر چند ضدانقلابی - به شرط قدرتمند نشان دادن خود و ایجاد چشم اندازی برای تغییر شرایط زندگی مردم و

بهبود آن خواهد توانست توجه توده ها را به خود جلب نماید.

در چنین اوضاعی است که به تدریج تبلیغات سلطنت طلبان گوش های شنوایی پیدا کرده و گرایش ارتجاعی به گذشته یعنی همان گذشته نکبت بار دوران شاه زمینه رشد یافته است. امری که انقلاب دمکراتیک و ضدامپریالیستی خلق های رزمنده ما را تهدید نموده و خطری برای آن محسوب می شود.

دهسال پس از قیام بهمین، ما امروز با نسلی از جوانانی روبرو هستیم که فجایع سلطنت پهلوی را با پوست و گوشت خود لمس نکرده اند؛ در حالیکه به طور روزمره در معرض ددمنشی ها و جنایات جمهوری اسلامی و اعمال سرکوبگرانه پاسداران مزدور قرار دارند. شکی نیست که انتقال تجارب مبارزاتی گذشته و روشن ساختن ذهن آنان نسبت به ماهیت رژیم شاه بمثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم و به طور کلی نسبت به عامل اصلی ادبار خلق یکی از قدم های مقابله با تبلیغات زهرآکین سلطنت طلبان و هر تبلیغات ضدانقلابی دیگر است؛ ولی توده های ما در کلیت باید به این امر بیاندیشند که اگر به فرض رژیم سلطنتی پهلوی مجدداً در ایران مستقر شود، با توجه به ماهیت ضدخلق یکسان این رژیم با رژیم جمهوری اسلامی و در حالیکه رژیم جمهوری اسلامی درست به انجام همان وظایف ضدانقلابی مشغول است که سیستم اقتصادی - اجتماعی به ارث رسیده از دوره شاه آنها را ایجاب می کند، چه دلیلی وجود دارد که تحت حاکمیت رژیم سلطنتی جدید شرایط زندگی مردم بهتر شود! برعکس آیا اگر سلطنت طلبان مجدداً بر سر کار آیند، با توجه به کینه بزرگی که آنان از مردم ستمدیده ما به دل دارند (مضافاً به دلیل آنکه با قیام سترگ شان بساط سلطنت را از ایران برچیدند) دست به انتقام خونینی نخواهند زد؟! این حقیقت باید آویزه گوش هر زحمتکش و هر توده ستمدیده ایران باشد که علیرغم همه دموکرات نمائی سلطنت طلبان و دم زدن آنان از دموکراسی - در شرایطی

که دست شان از قدرت کوتاه است - در صورتی که بر سریر قدرت قرار گیرند، چنان انتقامی از خلق های ایران خواهند کشید و چنان فجایع جنایت باری خواهند آفرید که فجایع و جنایات جمهوری اسلامی در مقابل آن هیچ است.

از طرف دیگر اگر قرار باشد عامل اصلی فقر و فلاکت و شرایط دهشتناک زندگی توده ها صرفاً در رژیم های حاکم بدون توجه به وابستگی آنان به امپریالیسم جستجو شود و این واقعیت از نظر دور ماند که عامل اصلی ادبار توده ها سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته می باشد، در این صورت امپریالیسم هرگاه رژیم دست نشانده خویش را با امواج مبارزات توده ها مواجه دید - به همانگونه که در رابطه با رژیم شاه عمل نمود - می تواند مهره دست نشانده خویش را چون "موش مرده ای" به بیرون پرتاب کند و تحت رژیم دست نشانده دیگری به تجدید آرایش قوای خویش در مقابل خلق پرداخته و به این صورت مدتی دیگر توده ها را فریب دهد. بر این اساس آنچه باید در رأس روشنگری کمونیستی قرار گیرد، توضیح و تشریح این حقیقت است که توده های ما در حالیکه بر علیه رژیم ضدخلق جمهوری اسلامی و برای سرنگونی این رژیم مبارزه می کنند، باید لبه تیز حملات خود را متوجه سیستم سرمایه داری وابسته و قطع نفوذ امپریالیسم از ایران بنمایند. چرا که تا سلطه امپریالیسم در میهن ما پا برجاست، سگان زنجیری امپریالیسم در اشکال و فرم های متفاوت بر سر کار قرار خواهند گرفت و تا زمانیکه نظام سرمایه داری وابسته بر ایران حاکم است، ظلم و ستم و استبداد و خفقان تمامی نخواهد داشت. تنها در شرایطی که این نظام و سلطه امپریالیسم به قدرت کارگران و زحمتکشان نابود گشته و حاکمیت خلق به رهبری طبقه کارگر در جامعه ما برقرار گردد، تنها در آن زمان می توان از تحقق خواست های برحق توده ها سخن گفت و تنها در آن زمان است که دروازه های آزادی به روی خلق های ما گشوده خواهد شد.

در ادامه مطلب لازم است به تبلیغات امپریالیسم آمریکا در رابطه با سلطنت که به خصوص در پی حرکات اعتراضی اخیر توده ها وسعت بیشتری یافته است نیز اشاره ای هر چند مختصر بنمائیم.

اعتراضات پراکنده اما خشمگینانه توده ها که به روشنی بیانگر پتانسیل عظیم انقلابی نهفته در آنان است، اعتراضاتی که شرایط دهشتناک زندگی تحت سیطره امپریالیسم و سگ زنجیریش رژیم جمهوری اسلامی زمینه ساز آن بوده و تنها اختناق و دیکتاتوری حاکم جلوی رشد و گسترش هرچه بیشتر آن را سد نموده است، همانطور که موجب وحشت جمهوری اسلامی گشت، زنگ خطر را برای ارباب این رژیم یعنی امپریالیسم آمریکا نیز به صدا در آورد.

سیاست امپریالیسم آمریکا در طی ده سال گذشته علیرغم همه ظاهر سازی ها و جنگ های زرگری بین ارباب و نوکر، تقویت رژیم جمهوری اسلامی و تحکیم پایه های سلطه ننگین او در جامعه ما بوده است. با اینحال از آنجا که در طی سال ها سلطه منحوس امپریالیست ها در کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم آمریکا این تجربه را کسب کرده است که هرگز نباید سرنوشت منافع و مصالح خود را در این جوامع با سرنوشت رژیم های سرسپرده اش گره بزند و باید برای مقابله با بحران انقلابی و جلوگیری از رشد آن، پیشاپیش راه حل های گوناگونی<sup>۳</sup> در نظر گرفته و با

<sup>۳</sup> - در اواخر دوران شاه با رشد جنبش انقلابی توده ها، آمریکا در حالیکه می کوشید جنبش را به وسیله خمینی و بازرگان کنترل نماید، در همان حال بختیار را به نخست وزیری می رساند. در همین رابطه می توان به گزارش جورج بال مشاور شورای امنیت ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری کارتر استناد جست که مطابق آن برای مقابله با انقلاب خلق های ما که از آن تحت عنوان "بحران ایران" نام می بردند، پنج راه حل پیشنهاد شده بود که یکی از آنها اعلام جمهوری اسلامی به رهبری خمینی بود.

## ایدز و منافع سودجویانه دولت های امپریالیستی

رونک مدائن

کرده و آنها را متهم به سودجویی و سوءاستفاده از بیماران ایدز کردند.

در شرایطی که بیماری مرگبار ایدز هر روز جان هزاران تن را درگوشه و کنار جهان و به ویژه در کشورهای آفریقایی می گیرد، و در شرایطی که با پیشرفت علم پزشکی، بشر موفق به کشف و ساخت داروی مهارکننده این بیماری گشته است، اما سودجویی سرمایه داران زالوصفت و دولت های حامی آنان باعث شده که ساخت این داروها و توزیع آنها در انحصار شرکت های عظیم داروسازی در کشورهای امپریالیستی قرار گیرد و آنها نیز با گذاشتن قیمت های کمرشکن بر روی این داروها، امکان استفاده طبقات محروم یعنی قربانیان اصلی ایدز از این داروها را می گیرند.

در پانزدهمین کنفرانس بین المللی ایدز از یازدهم تا هفدهم جولای در بانکوک، مهمتر از اکتشافات و اختراعات پزشکی و دارویی جدید، بحث و گفتگو علیه سیاست های کشورهای امپریالیستی و نقش آنها در گسترش ایدز بود که در میان شرکت کنندگان در کنفرانس و نیز در تظاهرات و اعتراضات مردم در خارج از سالن های کنفرانس در جریان بود.

صدها نفر در خارج از ساختمان کنفرانس علیه سیاست های سودجویانه کشورهای سرمایه داری که موجب رشد و گسترش هر چه بیشتر ایدز شده است تظاهرات کردند. ده ها نفر از تظاهرکنندگان به داخل سالن کنفرانس رفته و یک دادگاه سمبولیک علیه رهبران هشت کشور عمده صنعتی جهان (G8) را اجرا

در شرایط فعلی، داروهای ایدز معمولاً در آزمایشگاه های پیشرفته کشورهای امپریالیستی ساخته شده و به اسم آن کشورها ثبت می شوند. اما دولت های حاکم، به کشورهای فقیر اجازه نمی دهند که نمونه های مشابه و ارزاتر داروهای ضد ایدز را خودشان بسازند و به راحتی در دسترس بیماران کشورشان قرار دهند. علاوه بر این سیاست غیرانسانی و ظالمانه، دولت های امپریالیستی به تمهیدات وحشیانه دیگری در این زمینه دست یازیده اند. به این ترتیب که برای جلوگیری از خرید و فروش داروهای مشابه، دولت آمریکا فقط به کشورهای کمکی مالی و وام برای مبارزه با ایدز می دهد که ورود داروهای مشابه را به داخل کشورشان ممنوع کنند. علت این امر نیز روشن است. اگر کشورهای آفریقایی اجازه داشتند که داروهای مشابه را استفاده کنند آنوقت این کشورها می توانستند داروهای ضد ایدز مشابه را با قیمت های معقول در اختیار بیماران در حال مرگ قرار دهند. در چنین صورتی کشورهای امپریالیستی بزرگترین بازار مصرف شان که آفریقا است را از دست می دادند.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۸)

(بقیه از صفحه قبل)

خورد - باید بگوئیم که در حال حاضر با توجه به خدمات شایانی که جمهوری اسلامی در رابطه با پیشبرد سیاست های امپریالیستی در منطقه و در ایران به نفع امپریالیسم امریکا انجام می دهد، این رژیم مطلوب ترین آلترناتیو امپریالیستی بوده و مسأله تعویض آن مطرح نیست و علم کردن سلطنت طلبان همانطور که گفته شد قبل از هر چیز در خدمت انحراف مسیر مبارزاتی توده ها و ایجاد چشم اندازهای کاذب درمقابل این مبارزات از سوی امپریالیسم امریکا، قرار دارد. تنها در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی ناتوان از سرکوب جنبش انقلابی خلق های ما گشته و قادر به جلوگیری از جاری شدن سیل مبارزات کارگران و زحمتکشان و توده های در بند نبوده و تداوم حیات این رژیم، استمرار نظام سرمایه داری وابسته را به خطر اندازد و به طور کلی در شرایطی که منافع و مصالح امپریالیسم اقتضا کند مسأله تعویض رژیم جمهوری اسلامی با رژیم دیگری به مسأله روز تبدیل می گردد و تازه این امر در حالی متصور است که انقلاب ایران هنوز به آن قدرت نرسیده باشد که کل نظام ظالمانه موجود و رژیم مزدور جمهوری اسلامی را به زباله دان تاریخ بریزد. ■

چاپ مجدد روزنامه آیندگان مبادرت نموده و به اشاعه هرچه وسیعتر تبلیغات ضدانقلابی بپردازد و درست در این راستاست که "نیم پهلوی" معروف یا همان "شاهزاده جوان" به تکاپو می افتد تا چهره ای دموکراتیک به خود گرفته و به جذب همپالگی های خود که در پراکندگی به سر می برند، بپردازد و در میان آنان ائتلاف و وحدت به وجود آورد؛ و سپس برای فریب توده ها تا آنجا خود را "دموکرات" جلوه دهد که بگوید پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، رژیم سلطنتی را به رأی عموم مردم خواهد گذاشت (بی شک به گونه ای که سردمداران مزدور رژیم کنونی، "جمهوری اسلامی" را به فرارندم گذاشتند!!).

با تأکید بر اینکه علم کردن سلطنت طلبان از طرف امپریالیسم امریکا و تبلیغات بر له آنان به هیچ وجه به مفهوم انتخاب قطعی جانشینی جمهوری اسلامی از سوی این امپریالیسم نمی باشد، و این تبلیغات سلطنت طلبان که وقیحانه در گوشه و کنار اعلام می کنند "ما کار را در امریکا تمام کرده ایم" حرف پوچی بوده - که در عین افشای ماهیت وابسته به امپریالیسم آنان، تنها به کار بازار گرمی برای فروش کالای بنجل شان می

سیاسی نموده و برای تداوم فعالیت های ضد انقلابی آنان یاری رسانده است تا شاید روزی به عنوان برگی به کار آیند.

در حال حاضر با وسعت گیری خیزش های توده ای بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، در شرایطی که مردم به دلیل نفرت و انزجار از این رژیم و رهائی از زیر سلطه ضدخلق او بیشتر به سرنگونی این رژیم می اندیشند تا به آنچه که باید بمثابة آلترناتیو جمهوری اسلامی بر اریکه قدرت قرار گیرد، سازمان جاسوسی امریکا در تکاپو برای منحرف کردن مسیر اصلی این خیزش ها، روی به سوی سلطنت طلبان آورده و سعی در علم کردن آنها نموده است. بیهوده نیست که امروز نام مأمور شناخته شده سیا (CIA) منوچهر گنجی و "سازمان درفش کاویانی" به عنوان یکی از به اصطلاح سازمان های اویزیسیون، مدام در بلندگوهای جیره خوار امپریالیستی نظیر رادیو آمریکا و رادیو اسرائیل شنیده می شود و موضوع "فعالیت" های این "سازمان" در سر تینتر اخبار این رادیوها قرار می گیرد! و یا می بینیم داریوش همایون که وابستگی او به سازمان جاسوسی امریکا محرز است، مأموریت می یابد به

پیش بینی احتمالات مختلف دست خود را برای انجام مانورهای لازم باز بگذارد، لذا در رابطه با جامعه تحت سلطه ما نیز تحت عنوان مقابله با "بحران ایران" دست به آلترناتیوسازی زده و به اصطلاح آلترناتیوهائی را برای به شکست کشاندن مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک خلق های ما، تدارک دیده است. یکی از این به اصطلاح آلترناتیوها، تجدید سلطنت پهلوی در ایران است<sup>۲</sup> و به همین دلیل نیز در ده سال گذشته امپریالیسم امریکا تا آنجا که مقدور بوده است سعی در حفظ حضور سلطنت طلبان در صحنه

<sup>۲</sup> - از جمله "آلترناتیو" های دیگر بازرگان و دارودسته اش در "نهضت آزادی" می باشند که امروز با نوشتن نامه های سرگشاده به سردمداران رژیم و چند مصاحبه تلفنی با رادیوهای شناخته شده امپریالیستی نظیر B.B.C و غیره می کوشند خود را مخالف اعمال ضد انقلابی رژیم جمهوری اسلامی جا زده و با پنهان ساختن دستان بخون آلوده شان، خود را از جنایات جمهوری اسلامی میرا جلوه دهند.

# ستون آزاد

در باره اعتصاب غذای  
"زندانیان سیاسی"

آراز

مدتی نسبتاً طولانی است که بحث بر سر اعتصاب غذای "زندانیان سیاسی" زندان اوین داغ است. درباره انگیزه این "اعتصاب" و همچنین علل وقوع آن، روایات گوناگونی انتشار یافته از جمله: مورد ضرب و شتم قرار گرفتن خانواده پیران توسط ماموران رژیم، پشتیبانی از جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه ۷۸، تقاضا از مجامع بین المللی توسط زندانیان و عدم پاسخ به این درخواست از جانب رژیم و ... هر یک از این دلایل بطور بسیار وسیع چه در رسانه های گروهی رژیم جمهوری اسلامی و چه در رسانه های اپوزیسیون خارج کشور از راست گرفته تا چپ تبلیغ و ترویج می شود.

در این که دفاع از حقوق و خواسته های زندانیان سیاسی وظیفه هر نیروی انقلابی است شکی نیست. همه نیروهای انقلابی و به ویژه کمونیست ها سالیان درازی است که در رژیم های سلطنتی و جمهوری اسلامی نه تنها همواره از زندانیان سیاسی دفاع کرده و می کنند بلکه خود از قربانیان اصلی این رژیم ها بوده و بسیاری از آنان سالیان طولانی در سپاهچال های ایران تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته و یا به جوخه های اعدام سپرده شده اند و یکی از خواسته های اساسی ایشان آزادی زندانیان سیاسی با هر بینش فکری و ایدئولوژی ای بوده است.

زندانیان سیاسی با هر مرام و مسلکی بدون چون و چرا باید آزاد شوند، این خواسته ای برحق است که همه مدافعان راستین آزادی به کرات در نوشته های خود متذکر شده اند هیچ بحثی در این مورد نیست، اما آنچه در این ماجرای "اعتصاب غذا" که حدود ۱۵ تیرماه ۸۳ اتفاق افتاده دال بر مسائل دیگری است.

زمانی که از زندانیان سیاسی بحث به میان می آید نمی توان به طور مجرد آنهم خارج از زمان و مکانی مشخص با آن برخورد کرد، آنطور که بسیاری از جریانات سیاسی مدعی چپ از این پدیده بدین گونه صحبت به میان می آورند. وقتی صحبت از زندانی سیاسی به میان می آید بایستی توجه کرد که این زندانی سیاسی در کجای کره زمین قرار دارد؟ به دست چه نوع رژیمی اسیر شده؟ گذشته و حال این رژیم چگونه بوده و هست؟ با سایر زندانیان سیاسی در یکی دو دهه گذشته چگونه برخوردی کرده است؟ و به طور مشخص در مورد اخیر باید دید که رژیم جمهوری اسلامی در حالیکه خود توسط جرایم و خیرگزاری حکومتی اش از "اعتصاب غذای" زندانیان خبر می دهد، با مخالفین خود در بیرون زندان چه کرده؟ تروورهای متعددی که در خارج و داخل ایران انجام داده در خدمت چه اهدافی بوده؟ و از

همه مهمتر چه روابط و مناسبات تولیدی بر جامعه حکم فرماست؟ و دهها سوال دیگر از این قبیل که اگر به همه آنان پاسخ صحیح داده شود آنگاه نتیجه قابل قبول هم از وضعیت کنونی رژیم و تاکتیک های آن بدست می دهیم. البته بی گمان هر جریان سیاسی از دیدگاه ایدئولوژی خود به رژیم می نگرد و بدینگونه است که باید قبل از هر چیز مشخص شود که روی سخن با چه کسانی است و باید گفت که نیروهای راست و ضدانقلاب و جریاناتی مانند توده ای - اکثریتی که حداقل از دوران کودکی این رژیم یاورش بوده اند هدف نیستند بلکه آن جریاناتی مد نظر می باشند که هنوز علیرغم نوسانات سیاسی که در طی این دوران داشته اند در صف انقلاب قرار دارند.

رژیم جمهوری اسلامی بمثابه رژیمی که تا مغز استخوانش به امپریالیسم وابسته است از بدو روی کار آمدنش با بازسازی سریع ساواک اقدام به قلع و قمع نیروهای انقلابی کرد و بعد از کشتار خلق گرد و بلوچ و عرب فاجعه سال ۱۳۶۰ را بوجود آورد و هزاران تن از جوانانی که سرمایه گرانبهایی برای خلق ایران بودند را ربود و آنان را به جوخه های اعدام سپرد، آنروزها اوضاع رژیم به گونه ای بود که می توانست در هر کوی و برزن جار بزند و افتخار کند، چگونه فرزندان خلق را به جوخه های اعدام می سپارد. در دوران جنگ امپریالیستی ایران-عراق به بهانه شرایط جنگی کشور صدای هرگونه آذیخواهی و حق طلبی را در گلوها خفه کرد و حتی با باج های کلانی که به کشورهای اروپایی داد، شماری از مخالفین سیاسی خود را در خارج از کشور با ترورهای گسترده از میان برداشت. این رژیم سپس با پایان جنگ ۸ ساله اش با عراق فاجعه قتل عام شهریور ۶۷ را بوجود آورد و با براه انداختن دادگاه های چند دقیقه ای بیش از ده هزار زندانی سیاسی را که حتی بسیاری از آنان حکم آذیشان صادر شده بود و یا ماه های آخر محکومیت خود را می گذراندند به جوخه های اعدام سپرد و در قبرهای دسته جمعی دفن کرد. بعد از فاجعه سال ۶۷، تا سال ۷۶ که خاتمی به پست ریاست جمهوری منسوب شد در چارچوب سیاست "قتل درمانی"، تعداد زیادی از مخالفین بار دیگر در زندان و بیرون زندان حذف فیزیکی شدند. اما از شروع دوران خاتمی با توجه به شرایط داخلی و خارجی جدید، رژیم علاوه بر تداوم سیاست ترور و سرکوب تاکتیک های جدیدی برای پیشبرد موثرتر اهداف ضدانسانی خود اتخاذ کرد. اگر تا دیروز فوج فوج به جوخه های اعدام می سپردند و در بوق و کرناهای خودشان جنجال براه می انداختند که ما داریم در راه "خدا" اعدام می کنیم، تاکتیک های جدیدشان چنین به پیش برده شد که همان جنایات را در قالب قتل های معروف به زنجیره ای به پیش بردند. با آمدن دولت خاتمی فریبکار استراتژی رژیم دادن وعده در حرف و تداوم همان جنایت و کشتار وحشیانه خلق در عمل بود. اما شیوه های کشتار فرق کردند. جانپان سرکوبگر حاکم با همین تاکتیک های عوام فریبانه تاکنون ۷ سال به بقای عمر جنایتکارانه نظام ضدخلق خود افزودند. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی از سال ۷۶ فقط در عرصه کشتار مخالفین سیاسی خود شیوه های جدید اتخاذ نکرد بلکه در عرصه های مختلف دیگر از جمله فرهنگی نیز دست به کار شد. وزارت اطلاعات با پروژه های جدید بر علیه مخالفین و به ویژه کمونیست ها برای پیشبرد اهداف خود وارد عمل

شد. بسیاری از کسانی که چون جلالی پورها و گنجی ها دست شان در خون و جنایت آغشته بود به عنوان روزنامه نگاران "مخالف" رژیم وارد میدان شدند و با دغلبازی و نیرنگ تمام آنچنان جوی در عرصه سیاسی بوجود آوردند که حتی بخشی از اپوزیسیون انقلابی را دچار شوک کردند. با پروژه خاتمی فریبکار بخش اعظم چپ و تمامی راست وارد بازی های سیاسی جدیدی شدند و هنوز بعد از گذشت هفت سال این نیروهای "چپ" از خواب عمیق شان بیدار نشده و در خواب های شیرین طلانی شان باطبی و گنجی و زرافشان ها ... را در قامت بایی سازند می ببینند.

به گذشته های دور نمی روم. اگر این نیروها تاریخ را از سال ۷۸ که جنبش دانشجویی - مردمی بوقوع پیوست، تا سال ۸۳ ورق بزنند و از خود بپرسند مگر در مورد تمامی اعتصابات کارگری که در سراسر ایران بوقوع پیوسته بعنوان "چپ رادیکال" برای هر کدام از آنان اطلاعیه صادر نکرده اند و در طی آن ننوشته اند که تعدادی از فعالین کارگری دستگیر شده و از سرنوشت شان اطلاعی در دست نیست؟ برآستی به سر این زندانیان سیاسی چه آمده است؟ از سوی دیگر در چند سال گذشته دهها اعتراض و درگیری های خلقی داشته ایم، که در جریان آنها مردم به هر مناسبتی و به هر بهانه ای بر علیه رژیم در اقصی نقاط مملکت شورش کرده اند و در طی این شورش ها تعداد بسیاری دستگیر شده اند که "جرمشان" بر همگان روشن است. برآستی همه این زندانیان سیاسی چه شده اند؟ از ۴ هزار نفری که بدنبال فاجعه کوی دانشگاه در سال ۷۸ در طی ۶ روز دستگیر شده اند چه خبری وجود دارد؟ آیا این نیروها می دانند که حداقل بیش از ۱۱۰۰ تن آنان تا کنون آزاد نشده اند؟ با توجه به همه این واقعیات پرسش آنجاست که چرا هر جا که اسم "زندانی سیاسی" در جمهوری اسلامی به میان می آید فقط نام باطبی و محمدی و چند نفر دیگر همواره مطرح می شود؟ چرا از میان این همه دانشجوی گمنام زندانی فقط باطبی و محمدی هستند که ماهانه چندین بار به داخل زندان می روند و بیرون می آیند؟ آیا شکنجه در زندان های رژیم را قبول ندارید و اگر دارید چرا از خود سوال نمی کنید که آنهایی که این همه شکنجه می شوند و در زیر فشارهای جسمی و روحی احتیاج به بیمارستان و درمانگاه دارند چرا فقط بیمارستان رفتن باطبی و محمدی این همه مطرح می شود؟ به نظرم حرمت یک زندانی سیاسی تا زمانی بر بهاست که حتی اگر در مقابل شکنجه تاب و تحمل نداشت و برید و توبه کرد دیگر علیه همزمان دیروزی اش به جاسوسی نپردازد و وارد معرکه های رژیم نشود. بسیاری از جریانات سیاسی آنطور می نویسند و موضع گیری می کنند که تو گویی رژیم جمهوری اسلامی ماهیتا تغییر کرده و آنچنان فضای باز سیاسی در جامعه ایجاد گردیده که کنترل به کلی از دست رژیم خارج شده است. و یا اینکه رژیم تغییر ماهیت داده که چنین برخوردهای "محترمانه ای" را با برخی از "زندانیان سیاسی" انجام می دهد! و یا شاید هم تضادهای درونی رژیم به آن حدی رسیده باشد که هیچگونه کنترلی بر رسانه های گروهی خود، زندان های خود و از همه مهمتر نیروهای سرکوبگر خود منجمله وزارت اطلاعات نداشته باشد! در این مورد نیز همه می دانیم که چنین نیست. برعکس کلیه جریانات



یکی از عوامل دخیل دیگر در مورد مساله اخیر موضوع خانواده زندانیان سیاسی واقعی است که صدها فرزند دانشجوی خود را از سال ۷۸ تاکنون بدون هیچ خبری در زندان دارند. در شرایطی که این گروه از زندانیان سیاسی از سال ۷۸ تاکنون در زندانهای رژیم تحت سخت ترین شرایط بسر می برند، خانواده های آنان بارها به مجامع بین المللی شکایت برده اند و خواستار اعزام هیأتی به ایران برای بررسی اوضاع زندان و زندانیان سیاسی بوده اند. و موضوع آنها در گزارشات مختلف سازمان های مدافع حقوق بشر به میان آمده است. در چنین اوضاعی رژیم احتمال این را می داد که به مناسبت ۱۸ تیر ماه هیأتی تحت نظارت مراجع بین المللی به ایران اعزام شود. اگر چنین امری به وقوع می پیوست و هیأتی از خارج وارد ایران می شد - که شایعاتی در این مورد نیز بر سر زبان ها بود - در چنین صورتی رژیم مانند گذشته می بایست امکان مصاحبه و دیدار این هیأت ها را با "مخالفین" خود همچون امیر انتظام ها و بزدی ها و... فراهم سازد. (هر چند که این هیأت ها بیشتر دنبال منافع اقتصادی و سیاسی کشور های امپریالیستی هستند و باکی از این ندارند که حتی صدها هزار نفر در زیر شکنجه های مزدوران جمهوری اسلامی جان بدهند و یا از گرسنگی در خیابان بمیرند)، آنچه برای چنین هیأت هایی و همچنین برای جمهوری اسلامی مهم است این است که ظاهر قضیه بایستی درست باشد و "حقوق بشر" رعایت شود. به نظر می رسد که نام هایی که این روزها به عنوان تنها زندانیان سیاسی مطرح گشتند، کسانی می باشند که آماده مصاحبه های احتمالی اینچنینی در آینده می شوند و شکی در این نباید داشت که هیأت های نامبرده هر گاه هم که مجوز دیدار از ایران را بیابند، یکسره به سراغ این دسته از "زندانیان سیاسی" خواهند رفت. ■

ناگفته هویداست که قصد توهمین به هیچ یک از کسانی که امروز در جریانات زندان اوین خواسته یا ناخواسته بازپچه دست وزارت اطلاعات شده اند نیست. چرا که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ نظام استثمارگرانه کنونی باید محکوم شود و به سزای اعمال ننگین خود برسد. رژیمی که با احساسات و عواطف انسان هایی که با شکنجه و آزار جسمی و روحی به خدمت گرفته شده اند بازی می کند و چه بسا اگر مصلحت نظام ایجاب کند به گونه ای آنان را نیز مانند سعید امامی سر به نیست کند.

واقعیت این است که این "اعتصاب غذا" در شرایط خاصی به راه انداخته شد. در شرایطی که ۱۸ تیرماه ۷۸ سالروز جنبش دانشجویی - مردمی در راه بود، رژیم جمهوری اسلامی از چندین هفته قبل از آن با بسیج نیروهای بسیار وسیع در شهرهای بزرگ ایران خود را آماده کرده بود که چنانچه حرکتی از جانب دانشجویان و سایر جوانان انجام شود به قهر متوسل شده و آن را سرکوب کند. سوژه جدید، آنهم "اعتصاب غذا" در زندان اوین و جار و جنجال وسیع تبلیغاتی حول آن، کمک می کرد تا به ویژه در خارج کشور، افکار عمومی مردم جهان به سمت "زندانیان سیاسی" آنهم آنانی که هر ماهه به مرخصی می روند جلب شود تا کشتار دانشجویان و سایر اقشار خلق تحت الشعاع مسئله ای دیگر به نام "اعتصاب غذا" قرار گیرد.

نکته جالب توجه دیگر اینکه سالگرد قتل زهرا کاظمی و به اصطلاح دانگاه مسبب مرگ او و آزادی تنها فرد مظنون پرونده بود، بنابراین برفع دولت ایران بود که فضای تبلیغاتی حول این پرونده هر چه کمرنگ تر شده و نظر رسانه های گروهی جهان و به خصوص اپوزیسیون و سایت های اینترنتی به جای دیگری جلب شود که از این بابت هم رژیم موفق بود.

سیاسی که امروز و در قضایای اخیر، این چنین با توهم پراکنی میان مردم خواسته و ناخواسته به رژیم خدمت می کنند همین چند ماه پیش بود که بعد از شروع کار مجلس جدید رژیم جمهوری اسلامی در طی نوشته های خود اذعان داشتند که به قول خودشان جناح اصلاح طلب یا جبهه دوم خرداد به عقب نشانده شده و حاکمیت یکدست گشته است! و اگر چنین باشد و حاکمیت یکپارچه تر از گذشته شده باشد پس این وقایع اتفاق افتاده حاصل تضادهای درونی رژیم هم نمی تواند باشد.

جمع بندی آنچه تا اینجا آمد چنین است، که رژیم با توجه به طریقه روی کار آمدن اش و حاکمیت اش در طی ۲۵ سال گذشته همواره در عمل ثابت نموده که در زمره رژیم های دیکتاتوری است که برای بقای خود و حفظ منافع و سلطه نظام جهنمی امپریالیستی از هیچ جنایتی رویگردان نیست و آنجا که منافع اش ایجاب کند در موقع لزوم حتی نزدیکترین وابستگان خود همچون سعید امامی ها را به قتل می رساند. ایدئولوژی این رژیم اسلام است و این دین نیز مانند سایر ادیان در خدمت طبقات ستمگر می باشد. از قوانین معروف اسلامی که رژیم جمهوری اسلامی بارها آن را به مورد اجرا گذاشته لایحه ضدانسانی و ارتجاعی قصاص بوده و سردمداران حاکم به جای پاسخگویی به نیازهای اساسی مردم و ریشه کن کردن فقر مادی و فرهنگی در جامعه، با قطع دست و پا، با شمشیر زدن بر گردن و از حدقه در آوردن چشم انسان ها آن درجه از توحش و سرکوبگری خود را به نمایش گذاشته اند. با توجه به این تجارب می توان فهمید که تا زمانی که این رژیم بر اریکه قدرت تکیه زده هرگز پتانسیل اصلاح شدن را ندارد و امید بستن به این رژیم و توهم پراکنی چیزی جز خیانت به خلق های زحمتکش ایران نیست.

## ایدز و منافع سودجویانه...

(بقیه از صفحه ۱۶)

خرج داروی هر یک نفر بیمار ایدز حدود ۱۲ هزار دلار در سال است اما هزینه داروهای مشابه که اکثراً در هند و برزیل ساخته می شوند، فقط ۱۵۰ دلار در سال می باشد. اگر کشورهای فقیر اجازه مصرف داروهای مشابه ولی ارزان و قابل دسترس را داشته باشند به ریشه کن شدن این بیماری در کشورهای تحت سلطه به خصوص در آفریقا کمک خواهد کرد. در حال حاضر فقط ۵ درصد از ۶ میلیون بیمار کشورهای فقیر جهان قادرند که ۱۲ هزار دلار برای معالجه خویش پرداخت کنند. اما اگر داروهای ارزان در دسترس باشد آنگاه تمام بیماران قادر به خرید آنها خواهند بود و ابعاد سرسام آور این بیماری در حال رشد محدود خواهد گشت و جان هزاران هزار انسان از مرگ حتمی نجات خواهد یافت. اما سیاست های غارتگرانه و تبهکارانه دولت های امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا بزرگترین مانع در جلوگیری از مرگ بیماران است.

سیاست آمریکا در جلوگیری از خرید و فروش داروهای مشابه و ارزان حتی با قوانین تجاری بین المللی نیز منافات دارد. مثلاً WTO اخیراً اعلام کرده است که

دانشمندان اش تجربیات خویش برای علاج این بیماری را به دیگران منتقل کنند هراس داشت. دولت آمریکا حتی از این هم هراس دارد که همه حقایق پشت پرده در مورد ایدز و سیاست های آمریکا جهت نفع بردن از بیماران ایدز افشاء شوند. به طور مثال بودجه پنج ساله ۱۵ بیلیون دلاری دولت آمریکا برای مبارزه با ایدز فقط به آن دسته از کمپانی های داروسازی داده شده است که به انتخابات ریاست جمهوری بوش کمک مالی داده بودند. مقداری از این بودجه نیز به گروه های افراطی و مذهبی که شدیداً علیه آزادی سقط جنین و علیه هم جنس گرایان فعالیت می کنند داده شده است (مذهبیون معتقدند که هم جنس گرایی عامل بیماری ایدز است). دولت آمریکا فقط به کلینیک هایی برای مبارزه با ایدز کمک مالی می دهد که عمل سقط جنین انجام نمی دهند.

مورد اعمال انحصار بر ساخت و فروش داروهای ضد ایدز تنها موردی نیست که در آن به عینه می توان سودجویی امپریالیست ها و در رأس آنها آمریکا را به بهای قربانی کردن جان هزاران تن از انسانها دید. در قراردادهای تجاری اخیر آمریکا با کشورهای سنگاپور و شیلی و تایلند هم، قوانینی یک جانبه از طرف دولت آمریکا به این کشورها تحمیل شده است که جلوی خرید داروهای مشابه را در درون این کشورها می گیرند.

(ادامه مطلب در صفحه ۲۰)

در شرایط اضطراری (مثل اپیدمی فعلی ایدز) می توان قوانین انحصارات و حق امتیاز را زیر پا گذاشته و داروهای مشابه را تولید و مصرف کرد. امری که به شدت از سوی مقامات تبهکار آمریکانی مورد مخالفت قرار گرفته است.

در شرایط حاکمیت یک نظام عادلانه این امر بدهی ای ست که همه انسان ها در روی کره زمین باید به طور عادلانه از تمامی ثروت ها و منابع طبیعی و دست ساز بشر بهره مند شوند. چه رسد به دارویی که می تواند انسان ها را از مرگ نجات دهد. اما برای سرمایه دارها فقط افزایش سود و سرمایه خویش معنی دارد نه جان انسان ها. به این ترتیب به رغم تمامی فریادهای به اصطلاح مبارزه با ایدز توسط سرمایه داران و بلندگوهای تبلیغاتی آنان، ریشه کن شدن این بیماری به خصوص در کشورهای فقیر به نفع سرمایه داری نیست، بلکه بقای این بیماری است که به لحاظ مادی به نفع سرمایه داران صاحب کمپانی های چندملیتی داروسازی و دولت های حامی آنان می باشد.

درجه بیشرمی دولت آمریکا در برخورد با این معضل خانمان برانداز تا آنجا بود که دولت آمریکا حتی از شرکت برخی از دانشمندان آمریکایی (به خصوص آنها که در استخدام دولت هستند) در کنفرانس اخیر ایدز جلوگیری کرد. چرا که دولت آمریکا حتی از اینکه

## نقش کمپانی های امپریالیستی در نیجریه

یک هیئت تحقیقاتی، که از سوی کمپانی نفتی "شل" مأموریت داشت که ناآرامی های درون کشور نیجریه در آفریقای غربی را بررسی کرده و راه حل هائی نیز ارائه بدهد، اعلام کرد که خود حضور کمپانی "شل" در دلتای نیجر باعث به وجود آمدن این ناآرامی هاست و راه حل آن نیز خروج "شل" تا سال ۲۰۰۸ از این منطقه است.

بنابر گزارش این گروه تحقیق، سالانه بیش از هزار نفر در این ناآرامی هائی که "شل" مسبب اصلی آن است، قربانی می شوند. با این همه سخن

گوی کمپانی "شل" در واکنش به گزارش این هیئت تحقیق کوشیده تا ضمن لاپوشانی نقش ضدخلق این کمپانی جهانخوار در غارت و قربانی کردن مردم محروم نیجریه، این جنایات را به حکومت دست نشانده حاکم بر این کشور منتسب سازد. سخن گوی کمپانی مزبور گفته است که: "ما وجود این ناآرامی ها را منکر نیستیم ولی تمام مسئولیت آن نیز به عهده ی "شل" نمی باشد و خود دولت نیجریه مسبب اصلی به وجود آمدن این ناآرامی هاست." وی همچنین می افزاید که: "ما بیش از ۷۰ سال است که

در نیجریه مشغول به فعالیت هستیم و تقریباً برای ۵ هزار نفر نیجریائی اشتغال ایجاد کرده ایم." البته سخنگوی شل به هیچ وجه اشاره نکرده که این کمپانی جهانخوار چگونه در جریان ۷۰ سال غارت و چپاول منابع ملی این کشور و سرکوب و استثمار توده های تحت ستم آن میلیاردها دلار سود به جیب زده و هر اعتراضی در این زمینه را با توسل به دولت مزدور نیجریه وحشیانه سرکوب کرده است.

شایان ذکر است که کمپانی "شل" ۹ درصد ذخیره ی نفتی خود را با بهایی نازل از نیجریه کسب می کند. این کمپانی برای اولین بار در سال ۱۹۹۵ در رابطه با بحران نیجریه مورد اتهام قرار گرفت. و در همین سال نویسنده ی مبارز نیجریائی "کن سارو ویوا" به اتهام افشاء نقش "شل" در

سرکوب و غارت مردم نیجریه اعدام گردید. ■

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

### خبری از سندج

بنا به اخبار رسیده، کارفرمای زورگوی کارخانه صنایع دستی شهر سندج مدت ۵ ماه است که از پرداخت حقوق کارگران خودداری کرده و به اعتراض آنها نیز وقعی نمی گذارد. این در شرایطی است که کارگران حتی با دریافت دستمزدشان هم قادر به تأمین نیازهای ساده زندگی خود نیستند.

داشته باشید که کتابی با سیاه مشق هایی از نوچه های سوسیال دمکراسی به اسم داد بیداد به عنوان خاطرات زندان در سیاهچال های سرمایه داران سلطنتی توسط خانم ویدا حاجبی "منتشر گردیده، که در آن "خانمی به اسم عاطفه مودیانة ضمن تعریف و تمجید از اشرف دهقانی حماسه مقاومت او را غلوآمیز می خواند (صفحه ۱۴۲)". رفیق مرجان اضافه کرده است که در کنار این مطلب در ضمن "صحبت از این است که دختران کم سن و سال هم بند ایشان با خواندن و یا داشتن یک کتاب به زیر وحشتناکترین وسیله شکنجه یعنی آپولو برده می شوند، از سوزندان با منقل برقی، شکنجه جنسی، شوک الکتریکی، شکنجه نوزادان به همراه مادرانشان به عنوان تنبیه مادر، به رگبار بستن زندانیان دست و پا بسته با ادعای در حال فرار بودن آنها". او در مقابل چنان برخوردهائی مطرح می کند که: "هرکسی که به اندازه سرسوزنی حس انسانی و عاطفه داشته باشد با تفر و کینه نسبت به آن همه جنایت و خونخواری نگاه خواهد کرد".

ضمن سپاس و تشکر از نامه رفیق مرجان، باید بگوییم که ما نیز بر این باوریم که کسانی که خود سیاهچال های سلطنت پهلوی را تجربه کرده و با ده ها مورد از شکنجه هایی که در زمان شاه بر علیه کمونیست ها و انقلابیون اعمال می شد از نزدیک آشنا باشند در صورتی که نخواهند بر خلاف حقیقت سخن گویند هرگز نمی توانند به تحریف و اقیعات برخاسته و جنایات آن رژیم ضدخلق را کمرنگ سازند. تلاش آگاهانه و یا غیرآگاهانه در جهت تطهیر چهره جنایتکار سلطنت پهلوی، معنایی جز خاک پاشیدن به چشم مردم ما ندارد و این کار از طرف هر کسی که صورت گیرد، در گذرگاه تاریخ تنها به مایه رسوائی عاملان آن بدل خواهد گشت. ■

### آلمان

ر - م  
با دروهای انقلابی!  
بدین وسیله دریافت مبلغ ارسالی بابت کتاب "راز مرگ صمد" و "حماسه مقاومت" را به اطلاع تان می رسانیم.  
به امید دیدار، موفق و پیروز باشید.

## پیام فدائی و خوانندگان

### استرالیا

ر - ب  
با دروهای انقلابی!  
نامه تان را دریافت کردیم. از اینکه ما را در جریان دریافت کتاب هائی که خواسته بودید و مهمتر از آن، توزیع آنها، قرار دادید سپاسگزاریم. پیشنهاد داده اید در مورد زندگی رفیق شهید بهروز دهقانی بیشتر نوشته شود ضمن تأکید بر ضرورت چنین امری باید به اطلاع تان برسانیم در یادداشتهائی که به مناسبت چاپ جدید کتاب "حماسه مقاومت" نوشته شده و به زودی منتشر خواهد شد زوایای دیگری از زندگی این فدائی قهرمان مورد توجه قرار گرفته است. در ضمن بدین وسیله دریافت مبلغ ارسالی بابت کتاب "راز مرگ صمد" را به اطلاع تان می رسانیم. موفق و پیروز باشید.

### انگلستان

ر - عزیز  
با دروهای مبارزاتی!  
نامه تان رسید. جهت دریافت چاپ جدید کتاب "حماسه مقاومت" ضروری است که مبلغ ۸ پوند بابت قیمت کتاب و هزینه پست آن ارسال نمائید. پیروز باشید.

### نگاهی به یک نامه رسیده

رفیق عزیزی به نام مرجان با ارسال نامه ای مطرح کرده اند که: "گرامی دوستان تحریریه پیام فدائی، با درود، نوشته ها و مقالات شما در رابطه با افشای سیاست های تبلیغاتی سرمایه داران جنایتکار علیه کمونیست ها و انقلابیون قابل توجه است، در پیام فدائی شماره ۶۲ مطلبی در افشای شیوه تبلیغاتی مودیانة سرمایه داران توسط سیاه نوشته های روزی نامه نویسی بنام نوری زاده (ص ۷) که به زعم خودشان برای بی اعتبار کردن کمونیست ها و انقلابیونی که به افشای جنایات سیستم جنایت پرور سرمایه می پردازند، به چاپ رسیده است، و در ادامه مطلب شما لازم دیدم توجه شما را به این مطلب هم جلب کنم که فراموش نکنید که توابعان چه در داخل سیاهچال های سرمایه و چه در خارج آن بزرگترین نقش را در خط دادن برای پیش بردن این سیاستها داشته و دارند...". نویسنده در رابطه با این مساله در ادامه مطلب خود متذکر شده است که "شاید اطلاع

آوری کرده و به سفارت آمریکا تحویل داده اند. او گفت این مدارک اثبات خواهد کرد که گروه او با اطلاع داند رامسفلد، وزیر دفاع، در افغانستان به شکار تروریست ها پرداخته اند. سه مرد آمریکایی در تاریخ پنجم ماه ژوئیه همراه با چهار نفر افغان که متهم به همکاری با آنها هستند در خانه ای در غرب کابل که در آنجا هشت زندانی در اسارت بودند، بازداشت شدند.

● انقلابیون کمونیست در شرق فیلیپین دو سربازی را که نزدیک به شش ماه به گروگان گرفته بودند، آزاد کرده اند. سخنگوی "ارتش جدید خلق" ایران امیدواری کرد آزادی آنها به بهبود فضای مذاکرات صلح با دولت کمک کند. پس از آن که آمریکا "ارتش جدید خلق" را بار دیگر یک گروه تروریستی نامید، آنها مذاکراتی را که با میانجیگری نروژ انجام می گیرد را، به تأخیر انداختند.

### ایدز و منافع سودجویانه...

(بقیه از صفحه ۱۸)

در سالهای اخیر گسترش بیماری ایدز در کشورهای رو به رشد و وابسته به امپریالیسم، نسبت به کشورهای دیگر بسیار سریع تر بوده است. به عنوان مثال با افزایش فقر، بیکاری، اعتیاد و تن فروشی در چین به دنبال هجوم گسترده تر سرمایه های خارجی به این کشور، تعداد مبتلایان به ایدز به بیش از ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار رسیده در حالی که فقط ۲۰۰ نفر دکتر متخصص این بیماری وجود دارد. در هند نیز حدود ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیمار مبتلا به ایدز، و فقط ۵۰۰ دکتر متخصص وجود دارد. ■

● به گزارش خبرگزاری فارس، "صبح روز بیست و پنجم نیرماه افراد مسلح به منزل چوپان هادی زاده فرمانده بسیج ایرانشهر، حمله کرده و او را کشتند".

● به گزارش مطبوعات رژیم چند محاجم نقابدار، ماشین های خبرنگار صدا و سیما و رئیس شورای اسلامی شهر نهبندان و برادر وی را در مقابل محل اقامت آنان به آتش کشیده و متواری شدند.

● دادگاه "انقلاب" شهریار ۴ نفر را به جرم عضویت در یک گروه غیرقانونی محکوم به زندان نمود. محکومین درصدد تأسیس گروهی به نام "جبهه اتحاد ملی ایران" بودند و قصد داشتند قانونا مجوز تأسیس این گروه را از دولت بگیرند.

● حدود یکهزار و پانصد زندانی فلسطینی در اسرائیل با دست زدن به اعتصاب غذا خواستار بهبود وضعیت زندان ها شدند. اعتصاب کنندگان همچنین به برهنه کردن آنها به منظور بازرسی بدنی توسط زندانبانان اعتراض دارند. وزیر امنیت داخلی اسرائیل گفت او هیچ اهمیتی نمی دهد که زندانیان فلسطینی از گرسنگی بمیرند. مسئولین زندان در اسرائیل می گویند در نظر دارند با کباب کردن گوشت در برابر سلول های زندانیان فلسطینی که اعتصاب غذا کرده اند آنها را برای پایان دادن به اعتصاب خود وسوسه کنند.

● نیروهای مسلح انقلابی نپال، با محاصره کاتماندو پایتخت این کشور، از ورود و خروج وسائط نقلیه جلوگیری به عمل آوردند. آنها می گویند تا زمانی که دولت نپال همه زندانیان سیاسی را آزاد نکند و در مورد قتل کمونیستها به تحقیق نپردازد، به محاصره کاتماندو همچنان ادامه خواهند داد.

● در افغانستان سه آمریکایی به اتهام اجرای خودسرانه قانون و ربودن اهالی دستگیر و محاکمه می شوند. "جانانان ایدما"، رهبر گروه، در کابل به یک قاضی گفت مأموران افغان ۲۰۰ نوار ویدیو، ۵۰۰ صفحه سند، و بیش از ۸۰۰ عکس را جمع

● نگهبان یک ساختمان در حال ساخت در تهران که با زندانی کردن صاحب کار خود در موتورخانه ساختمان مزبور خواستار مقداری پول شده بود، پس از دستگیری بدون ابراز پشیمانی از کرده خود به قاضی دادگاه گفت: "از این اتفاق راضی ام". از شما می خواهم که مرا سریع به زندان بفرستید، "خسته ام و می خواهم در زندان استراحت کنم".

● پلیس جرایم اقتصادی نروژ، شرکت "استات اوئل" را به دلیل پرداخت رشوه به محمد هاشمی، فرزند هاشمی رفسنجانی، به پرداخت ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار دلار جریمه محکوم کرد. این پرونده مدتهاست که به مثابه یکی از جنجالی ترین پرونده های فساد اقتصادی در مطبوعات جهان مطرح گردیده است.

● وزارت دفاع آمریکا قصد دارد در پنج سال آینده مبلغ ۴۸۵ میلیون دلار خرج تولید نوعی سلاح اتمی کند که به زیر زمین نفوذ کرده و در عمق زمین منفجر می شود. به گزارش Middle East Online، حکومت بوش جهت تصویب بودجه این برنامه کنگره را تحت فشار گذاشته تا هر چه زودتر این طرح عملی گردد.

● به گزارش مطبوعات رژیم، در تهران حداقل ۸۴۰۰۰ زن به خودفروشی مشغولند.

● ژنرال کارپینسکی که مسئول اداره تعدادی از زندان های آمریکا در عراق می باشد اعلام کرد که ژنرال ژوفری میلر که مسئول تمامی زندان های عراق است به او دستور داده که "با عراقی ها چون سگ رفتار کنند"، او به زیر دستانش تاکید کرده که "اگر بگذارید یک لحظه گمان کنند بیشتر از سگ هستند دیگر نخواهیم توانست آنها را مهار کنیم".

● اکبر کریمی، یکی از شکنجه گران جمهوری اسلامی که سالها دستیار لاجوردی جنایتکار بوده است، در خانه خود مورد حمله افراد مسلح قرار گرفت و به شدت زخمی شد.

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051  
London  
WC1N 3XX  
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

http://www.ashrafdehghani.com

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: http://www.fadaee.org/

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank  
Branch Sort Code: 60-24-23  
Account Name: M.B  
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082  
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!